

بدنبال انتشار شماره ۶۴ راه توده، که در نخستین صفحه آن موانع اساسی تحولات در ایران بر شمرده شده بود، آقای "مانوک خدابخشیان" از برنامه سازان رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان مقیم آمریکا، طی تماسی با "راه توده" تمایل این رادیو و همچنین علاقه شنوندگان این رادیو را برای گفتگویی دوباره با "راه توده" اعلام داشت. محور اساسی این گفتگو، همانگونه که از آغاز گفتگو مشخص است، همان دیدگاهی است که در صفحه نخست شماره ۶۴ راه توده درج شده بود. در طول گفتگو، مسائل مهم دیگری نیز درباره سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب ۵۷ و رویدادهای گوناگون در این سال ها، مسئله "ولایت فقیه" و نظر صریح حزب توده ایران درباره آن، نقشی که مهاجرین ایرانی می توانند برای یاری رساندن به مسیر تحولات در ایران ایفاء کنند، توطئه های بین المللی علیه این تحولات، جنجال های تبلیغاتی که به بهانه تولید سلاح در ایران و یا هدف ضربه نظامی زدن به ایران جریان دارد، نقش دولت اسرائیل در هدایت این تبلیغات، جنجال پیرامون پرونده شهرداران نواحی تهران و یک سلسله سوالات و مطالب دیگر نیز مطرح شد. آنچه را در زیر می خوانید، متن پیاده شده و تدقیق شده این گفتگوی تلفنی از روی نوار است، که برخی توضیحات نیز، بصورت پی نویسی بدان اضافه شده است.

چرا باید "ایران" به "اسرائیل" حساب پس بدهد؟

با تبلیغات پیرامون تولید سلاح و یا نیروگاه اتمی در ایران، که هدف آن حمله نظامی به ایران است، باید با تمام قوا مبارزه کرد!

در همین شماره سه روز پیش این روزنامه سر مقاله ای وجود دارد، که من این بخش اعتراضی آنرا می خواهم برایتان بخوانم.

* توطئه علیه هر نوع تحول مثبت در ایران، تویی است که مخالفان داخلی و خارجی این تحولات، با حادثه جوئی ها و انواع تبلیغات گمراه کننده، آنرا به هم پاس می دهند!

س: در عین حال ما شاهدیم که شخص رهبر، هر مهره ای را که آقای خاتمی کنار می گذارد و یا هر مهره ای از همین وابستگان مورد اشاره شما را که کنار گذاشته می شوند، به نوعی، در یک سازمان و یا پست کلیدی دیگری برمیگزیند. اینها مقدمه مبارزه ای نیست که رهبر تدارک آن را برای مقابله با رویزیونیست ها و لیبرالها می خواهد آغاز کند؟ چنین امری احتمال ندارد؟

ج: می توان چنین چیزی را هم تصور کرد، اما اجازه بدهید، من در ادامه پاسخ به سوال اول شما، مطلبی را که گفتم رسالت در ارتباط با انتصابات اخیر و پاکسازی های اخیر دروزارتخانه ها نوشته برای شما و شنوندگانتان بخوانم، چون خیلی مطلب جالبی است و نشان می دهد که جنجال های اخیر، که به همت دادگستری تهران برپا شده، یعنی همین ماجرای شهرداران نواحی تهران، ریشه اش در کجاهاست و چگونه می خواهند مانع تحولات در ایران شوند. رسالت در ارتباط با خانه تکانی های جدید دروزارتخانه ها می نویسد: «... خالی کردن دستگاه های اجرایی کشور از تجربیات گرانسنگ سال ها تلاش صادقانه برای سازندگی جای جای میهن اسلامی، حتی تا روسای ادارات، چیزی نیست که بتوان آن را یک گام مثبت و برای تحول و خلاقیت تلقی کرد...» تحول و خلاقیت از نظر رسالت را هم که ما با آن آشنایم، یعنی همان چیزی که در این ۸-۱۰ سال و در آخرین سال های جنگ با عراق، که اهرم های قدرت را بدست گرفتند، در ایران پیاده کردند. با نتیجه این تحولات رسالتی هم مردم خوب آشنا هستند. اما باز گردیم به سوال جدید شما. ببینید آقای خدابخشیان، ما نمی خواهیم فرمانده سپاه پاسداران را با ژنرال های رژیم گذشته مقایسه کنیم و به تغییر و برکناری های مشابه برگردیم. اما آنچه که در تمام دنیا رسم است، اینست که کسی را که از فرماندهی نظامی بر می دارند، بهر حال از راس یک قدرت اجرایی بزرگی برکنارش می کنند، از روی سکوی بلندی پائینش می کنند. شما قبول کنید، که فرمانده سپاه پاسداران را که برای خودش یک قدرتی بود و در راس چند صد هزار نیروی مسلح قرار داشت و رئیس جمهور می خواست برای مملکت تعیین کند، حالا این فرمانده باید در دبیرخانه شورا بنشیند و به این و آن عضو شورا تلفن کند که فلان ساعت جلسه است، بیایید به جلسه و بعد هم صورت جلسه بنویسد و بایگانی کند. ما فکر نمی کنیم، این کارها و این نوع سمت ها به معنی نشستن در یک پست کلیدی باشد. حالا با توصیه و حکم هر کس می خواهد باشد! شما توجه کنید، که همین فرمانده برکنار شده سپاه پاسداران، تا آخرین روزهای فرماندهی اش، در مصاحبه هائی که با روزنامه سلام می کرد، می گفت که از سپاه بیرون نخواهد آمد، لباس سپاهی را از تنش بیرون نخواهد آورد، سپاه پاسداران خانه اوست و از این نوع حرف ها. همینجا به خاطر داشته باشید، که این مصاحبه های اخیر با روزنامه سلام، خودش یک شناسنامه کاملی است، از طرز اندیشه فرهنگی و دانش

* حجت الاسلام رازینی، رئیس دادگستری استان تهران، که جنجال محاکمه شهرداران را برپا کرده و حجت الاسلام نیری سرپرست کمیته امداد امام خمینی، هر دو از وابستگان مستقیم مولفه اسلامی و عاملان مستقیم قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ می باشند!

س: راه توده موانع موجود بر سر راه دولت خاتمی را به گونه ای دیگر مطرح کرده است، با این مضمون که «چه موانعی بر سر راه تحولات اساسی در ایران وجود دارد؟». ظاهرا نشریه راه توده مسئله خاتمی را در پروسه انقلاب مورد بررسی و ارزیابی قرار داده است، بنابراین، با این نگرش و ارزیابی، نگاهی می اندازیم به صحنه شطرنج سیاسی ایران و از یک ضد حرکت آغاز می کنیم. یعنی برکناری فرمانده سپاه پاسداران و برکناری او به عضویت در شورای مصلحت نظام. برکناری که رهبر انجام داده است. ما در مصاحبه گذشته، شاهد تاکید نشریه راه توده بر برکناری فرمانده سپاه پاسداران بودیم، که آنرا تحلیل کرده بود. اکنون می خواهیم از زبان شما بشنومیم که برکناری محسن رضانی به دبیری شورای مصلحت نظام، یک زنگ خطر برای آقای خاتمی است؟ در این شورا یک بلوک سیاسی در برابر خاتمی و تحت رهبری هاشمی رئیسنجانی تشکیل می شود؟ آیا این برکناری، است که زیر سایه آقای رئیسنجانی تشکیل می شود؟ آیا این برکناری، به این معنی نیست که رهبر دارد یاران خودش را در صحنه نگاه می دارد؟

ج: ارزیابی های ما از رویدادها، همانطور که دفعه گذشته هم تاکید کردم، اینگونه نیست، که زیاد روی افراد حساب خاص بازکنیم. بنابراین و با چنین تعریف هائی که مثلا این مقام چون به فلان پست رفت کوچک شد و یا بزرگ شد؛ و یا فلان کس که این تصمیم را گرفت، به منظور مقابله بود و یا خلاف آن بود، چندان موافق نیستیم. چرا که فردا، این افراد ممکن است نوع دیگری جا بجا بشوند و یا نوع دیگری تصمیم بگیرند و آنوقت اگر سنجش تحولات وابسته به این افراد باشد، دوباره باید تحولات را نوع دیگری ارزیابی کرد و در نتیجه تفسیرهای ما متکی می شود، به این جابجائی ها. بنظر ما بطورعمده باید روند رویدادها را در نظر گرفت. ما باید ببینیم از انتصابات تا حالا سیر تحولات در ایران چگونه بوده است. ما شاهدیم که درعرصه فرهنگی و هنری تحولاتی شروع شده، البته این تحولات با مقاومت بسیار جدی نیروهائی روبرو خواهد شد، که در تمام این سال ها اهرم های قدرت حکومتی را توانستند در اختیار بگیرند و نظرات و اندیشه های عقب مانده خودشان را به جامعه تحمیل کنند. همین نیروها، توانستند کارهای منفی بسیاری در جامعه انجام بدهند. در عرصه اجرایی و اداری هم ما در این مدت چند ماه، شاهد آغاز برخی تحولات هستیم. خیلی از مدیران کل، معاونان و حتی روسای موثر را در وزارتخانه های مختلف کنار گذاشته اند، که اغلب آنها وابسته به بازار و حتی اعضا و وابستگان حزب مولفه اسلامی بوده اند. یعنی همان حزبی که در دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری شکستی سنگین را متحمل شد و علی القاعده، مانند یک حزب طرد شده و باخته، باید صحنه را ترک کند. شما اگر روزنامه های تهران را ورق بزنید، می بینید، که در طول هر هفته لیست بلندی از انتصابات و تغییرات در وزارتخانه ها، در مطبوعات چاپ می شود. این به حدی است که حتی روزنامه رسالت، بعنوان سخنگوی بازندگان انتخابات شدیدا معترض این امر شده است.

نظامی و بینش اجتماعی این فرمانده سابق، که حالا می خواهد، بقول خودش کار فرهنگی هم بکند. در واقع این مصاحبه ها، نه تنها موجب اعتراف صریح فرماندهان سپاه در دخالت در امر انتخابات به سود ناطق نوری شد، بلکه دست خالی فرهنگی و سیاسی او را هم خوب باز کرد! البته به خاطر داشته باشید، که تغییرات در فرماندهی نیروهای نظامی و بویژه سپاه پاسداران که فرماندهانش متهم هستند به دخالت و توطئه در انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری، در این سطح باقی نمانده و قطعاً در آینده نیز باقی نخواهد ماند و حتی سریعاً توسعه خواهد یافت. ما بارها نوشته و در مصاحبه قبلی هم که با ما داشتیم، تاکید کردیم، که بدنه نیروهای مسلح و سپاه پاسداران، براساس آرائی که به خاتمی داده اند، دیگر فرماندهان کنونی خودشان را قبول ندارند و حکومت هم هیچ چاره ای جز تسلیم در برابر خواست این بدنه ندارد. جمعی از فرماندهان آلوده به نان و بندهستان بازار و حزب "موتلفه اسلامی" هستند و این امر در سپاه وسیعاً افشاء شده است. بنابراین ارزیابی، اگر بقول شما، رهبر جمهوری اسلامی هم بخواهد این مهره ها و فرماندهان طرد شده را زیر پروبال خودش نگهدارد، عملاً در برابر بدنه سپاه قرار گرفته و به موقعیت خودش بیش از پیش در میان این نیروها لطمه وارد می آورد. فرماندهان سپاه هنوز، براساس سنتی که از زمان پایه گذاری سپاه پاسداران باقی است، با ابراز تمایل فرماندهان زبردست انتخاب می شوند و فرمانده کل هم با ابراز تمایل شورای فرماندهان، که از نظرها این خودش یک سنت مثبتی است و این را باید همینجا و با صراحت گفت. از جمله دلایل عدم رشد اندیشه های کودتائی در سپاه پاسداران همین نکته است. البته این فرمانده در نهایت باید حکم و موافقت رهبر جمهوری اسلامی را هم داشته باشد، اما اینطور نیست، که او بدون در نظر گرفتن تمایل فرماندهان، یک فرمانده برای واحدهای سه گانه و فرماندهی کل سپاه منصوب کند! در نتیجه برگزینی فرمانده سپاه پاسداران و برگماری فرمانده جدید برای این سپاه، با موافقت و تمایل و خواست بقیه فرماندهان هم بوده و به همین ترتیب باید قبول کرد که این ابراز تمایل تا رده های پائین فرماندهی در سپاه پاسداران جریان داشته و دارد!

* کاشفان "طرد ولایت فقیه" و یا "جامعه منهای ولایت فقیه" از

نظرات صریح حزب توده ایران در این باره که در اوج اقتدار

جمهوری اسلامی و آیت الله خمینی رسماً اعلام شد، بی

اطلاعند!

س: به این ترتیب سمت تحولات در جهت بدنه ارگان هاست؟

ج: ما امیدواریم جهت اصلی تحولات، به طرف عمومی تر شدن تصمیمات، سهم داشتن مستقیم مردم در تصمیمات و یا همان اندیشه ای باشد که از همان ابتدای انقلاب آیت الله طالقانی مطرح کرد و آقای خاتمی هم برنامه خودش را بر آن اساس اعلام داشت، یعنی شورا شدن تصمیمات. تنها نباید امیدوار بود که این روند شروع شود، بلکه باید کمک کرد، که چنین بشود. با این تعبیر، بدنه ارگانها نیز نباید در سرنوشت ارگانی که در آن هستند، سهم داشته باشند. همینجا اجازه بدهید مسئله شهرداری تهران و جنجال اخیر را که دادگستری تهران راه انداخته مطرح کنیم. البته می دانید که دستگاه قضائی کشور در تیول بازار و موتلفه اسلامی و ارتجاع مذهبی است.

ماجرای واقعی شهرداری را باید در طرحی جستجو کرد، که برای انتخابی شدن شهرداران نواحی ۱۲ گانه تهران و رفتن به سوی انتخابات شوراهای محلی در دست تهیه است. اینکه در جمهوری اسلامی فساد و رشوه گیری و رشوه خواری همه گیر شده، هیچ جای تردید و شکی نیست و شهرداری هم بخشی از همین دستگاه حکومتی آلوده است. وقتی مافیای اقتصادی جامعه را در قبضه قدرت خود گرفته و دلالی و فرهنگ پول پرستی و پول سازی رایج ترین فرهنگ است، چگونه فساد و رشوه خواری در تمام دستگاه حکومتی نتواند همگانی شود؟ بنابراین، بحث بر سر تخلفات مالی در شهرداری نیست، بلکه بحث بر سر ریشه های سیاسی این ماجرا و موانع داخلی است که بر سر راه تحولات در داخل کشور بوجود می آورند. چرا که اگر قرار بر دزد بگیری و مبارزه با نوکیسه ها و رشوه خوارها بود، باید در درجه اول سراغ همان بنیاد بااصطلاح مستضعفان می رفتند که یک قلم پرونده ۱۲۳ میلیارد تومانی اش هنوز بسته نشده است. باید سراغ پرونده معاملات اسلحه در خارج از کشور می رفتند، که با انواع قتل و جنایات و زدویندهای سیاسی هم همراه است! پس ماجرا چیز دیگری است! ماجرا همان طرح انتخابی شدن شهرداران نواحی ۱۲ گانه و انتخابی بودن شهردار تهران و لابد بعد از آن هم اجرای همین برنامه در سراسر ایران است. ماجرا تلخ کردن تلاش هائی است که برای اعلام فعالیت حزب کارگزاران در جریان است. شما تصور کنید، که مردم خودشان، و بعنوان اولین قدم برای رفتن به سوی شورا شدن امور شهری و خدماتی خود، شهردار برای نواحی خودشان تعیین کنند و شهردار تهران هم با رای مستقیم مردم انتخاب شود. و باز هم تصور کنید که در چنین انتخابی شهردار کنونی تهران با چند میلیون رای مستقیم مردم سر جایش بنشینند. آنوقت تکلیف دست های پشت پرده برای حکومت چیست؟ اگر شهردار تهران چند برابر رئیس کنونی مجلس اسلامی رای بیاورد، آقایان چه باید بکنند؟ حالا به این طرح، که ظاهراً همچنان مطرح است و دولت سرگرم تهیه لایحه آن می باشد، این طرح را هم اضافه کنید، که همین

چه باید بکنیم؟ بنظر ما نه تنها این توطئه ها را باید اثناء کرد، بلکه باید به صف ارتجاع و مخالفان تحولات یورش هم برد.

س: اتفاقاً در پلاتفرم آقای خاتمی هم تاکید بر همین نکته، یعنی نهادینه کردن قانون وجود داشت و خیلی هم دقیق فرموله شده بود. اما برای من، حتی با توجه به همین ماجرای محاکمه شهرداران، این سؤال مطرح است، که وقتی قانون و قوه قضائیه هماهنگ با اهداف دولت نیست، چگونه جمهوری اسلامی و یا آقای خاتمی می تواند به سمت قانونیت برود و حتی آنرا نهادینه کند؟ قوانین که فعلاً در جهت اهداف برنامه آقای خاتمی نیست! ضمناً این ماجرای شهرداری که آنرا اینگونه تحلیل کردید، بنظر می رسد ابعاد سیاسی و جناحی جدی دارد و این محاکمه هم بر می گردد به نوعی نبرد در جمهوری اسلامی.

ج: با نظر آخر شما نه تنها موافقم، بلکه می خواهم تاکید کنم که این نبرد، از همان ابتدای پیروزی انقلاب بین طیف هائی، که به نمایندگی از اشرار و طبقات مختلف در حکومت شرکت داشتند، وجود داشته و همچنان هم دارد، که حزب ما آنرا "نبرد که بر که" نامید. اما درباره قانونیت که شما اشاره کردید، ظاهراً تلاش این است که این امر مهم را به یک درک توده ای تبدیل کنند و مردم را برای آن بسیج کنند. بنظر ما هم اگر چنین باشد و با موفقیت هم همراه شود، حرکتی بزرگ و تاریخی در ایران انجام شده است. یعنی درک از قانون و قانونیت را به پائین جامعه بردن. همین روزها آقای خاتمی سفری به اردبیل داشته و در "سرعین" هم به میان جوانان رفته است. او در جمع جوانها اشاره به این امر کرده و از تمام جوانها خواسته پیرامون دو سؤال فکر کرده و نظرشان را به او بنویسند. یکی قانون و قانونیت در جامعه و دوم دفاع از استقلال ملکوت. شما تصور کنید، جوانی که در این سالها به بهانه های مختلف برایش محدودیت ایجاد می کردند و می کنند و حتی به بهانه آستین کوتاه پیراهن و یا بدحجابی توی سرش می زدند، حالا مورد خطاب رئیس جمهوری که به میانشان رفته، قرار گرفته و ازش خواسته شده که برای دو امر مهم ملکوت نظر بدهد. ما با این شیوه های بسیج مردم برای تحولات نه تنها موافقیم، بلکه آن را یگانه راه ایجاد تحولات و مقابله با مخالفان داخلی و خارجی تحولات می دانیم. یعنی مسائل و مشکلات را به عمق جامعه بردن، مردم را سهیم کردن در تصمیمات. باید قاطعانه از این شیوه عمل دفاع کرد و مشوق و حامی هر دولتی بود که در این جهت گام بردارد.

س: وقتی شما اینگونه مسائل ایران را تحلیل می کنید، اینطور می تواند تلقی شود، که یک انقلاب پوپولیستی دارد تبدیل می شود به انقلاب توده ای ها. آیا چنین تلقی پیش نمی آید؟

ج: نه! ما اینطور نمی بینیم. اولاً وقتی شما اصطلاح "توده ای ها" را به کار می برید، می تواند اینطور تبلیغ و استنباط شود که حزب توده ایران دارد در داخل کشور انقلاب می کند! با این تبلیغ، ارتجاع و مخالفان تحولات اساسی، چه در داخل و چه از خارج از کشور، همیشه به خیزش های مردمی میهن ما، ضربات مهلکی زده اند. نباید اینطور شود، که اگر احتمالاً آقای خاتمی موفق شد گام هائی در جهت درست بردارد، زیر زنگار همین تبلیغاتی که اشاره کردم

پیش از انتخابات مجلس پنجم، بطور مفصل منتشر کرده و بررسی کرده ایم. شنوندگان شما می توانند به این شماره های راه توده مراجعه کنند! واقعا تاریخ این دوره از کارشکنی های بازاری ها و روحانیون طرفدار آنها در بازداشتن چرخ صنعت و تولید در ایران خواندنی است. نامه های متعدد و تهدیدآمیزی در همین موارد از سوی آیت الله های قدرتمندی نظیر گلپایگانی و مرعشی، خطاب به آیت الله خمینی و مجلس و دولت وجود دارد، که همگی به تحریک همین بازاری ها و سران حزب مومنه اسلامی که حالا خودشان را مدافع ولایت مطلقه فقیه معرفی می کنند، تهیه شده و فتواها و نظرات آیت الله خمینی را بعنوان غیر شرعی و مخالف فقه و سنت بودن رد کرده اند. بدین ترتیب مخالفت با قانون اساسی، نه تنها در عرصه سیاسی و آزادی ها، بلکه در عرصه اقتصادی هم با مخالفت و کارشکنی های بازار و سرمایه داری تجاری شروع شد. جنگ در این مورد کمک بزرگی به این کارشکنی های بازار و روحانیون وابسته به بازار کرد. خود این جنگ هم برای همین منظور، یعنی تضعیف قدرت مالی ایران و جلوگیری از تثبیت دست آوردهای انقلاب، که آزادی ها در راس آنها بود، شروع شد، که البته در نظر داشتند، اگر توانستند پس از آن یورش ناگهانی به خاک ایران، کارهای دیگری هم بکنند و احتمالا دولتی دست نشانده ای را هم در ایران بوجود بیاورند. اینها واقعا بخش های مهمی از سرگذشت مملکت ما در دهه اخیر است، که ما تصور می کنیم، بد نباشد، که شنوندگان شما، یکبار هم این سرگذشت را از زبان ما بشنوند. اینها واقعا نکاتی است، که اگر مایل باشید می توانیم یکبار درباره آنها صحبت کنیم. مثلا پیرامون اطلاعاتی که درباره فعل و انفعالات نظامی و سیاسی در کشورهای همسایه ایران مثل عراق و ترکیه و شیخ نشین ها و بقیه وجود داشته و همین حالا هم به نوعی وجود دارد و همگی آنها تاثیر مستقیم بر تقویت موقعیت ارتجاع، زده بندچی های با خارج، مخالفان آزادی ها در جمهوری اسلامی داشته و دارد. برخی از آنها واقعا ماجراجویی هائی بود که دست کمی از ماجراجویی های چپ روها در داخل کشور نداشته است. مثلا اخیرا کتابی در ایران منتشر شده بنام «ارتش تاریکی» در این کتاب که ظاهرا توسط یکی از افسران سلطنت طلب، که گویا در ایران بدام افتاده، نوشته شده و با نام «ب.ک.» در ایران منتشر شده، اطلاعاتی وجود دارد درباره ارتش رهائی بخشی که ارتشید «آریانا» تشکیل داده بود و در پاریس و ترکیه عده ای را نه تنها دور خودش جمع کرده بود، بلکه جمعی را هم برای مدتی به کوه های کردستان فرستاده بودند. اطلاع از سرگذشت جمهوری اسلامی و آن مجموعه ای که موجب شد، انقلاب ایران به این سیر قهقرائی بیفتد، بدون در نظر گرفتن این موانع خارجی تحولات در ایران، در کنار موانع داخلی این تحولات ناممکن است. اکنون هم به نوع دیگری این مسائل ادامه دارد.

اما، بازگردیم به آن سیستم اقتصادی که در ارتباط با جمهوری اسلامی شما به آن اشاره کردید. ما نمی توانیم درباره اقتصاد ایران صحبت کنیم و عوارض و عواقب جنگ با عراق را در نظر نگیریم. پس از پایان جنگ، که سران جمهوری اسلامی واقعا تا آخرین لحظه جنون آسا به آن ادامه دادند، کشوری به تمام معنی ورشکسته روی دست مردم ایران مانده بود. همه چیز بر باد رفته بود. علی القاعده، مبتکران ادامه جنگ و آن ماجراجویی ها، که به قیمتی تاریخی برای ایران تمام شد، نه تنها باید کنار گذاشته می شدند، بلکه باید در یک دادگاه ویژه منتخب مردم، به همه این مسائل، سیاست ها و محرکان و مشوقان آن رسیدگی می شد، که چنین نشد. دولت دو راه در پیش رو داشت. یا باید حقیقت را به مردم می گفت و با بسیج مردم و حتی توزیع اوراق کسک مردمی، می رفت بطرف بازسازی کشور و یا نباید دست به دامن همان کشورهای می شد که جنگ را دامن زده و آتش بیار آن بودند. سران جمهوری اسلامی اهل راه اول نبودند، زیرا می دانستند که در آن صورت حاکمان باید اشتباهات عظیم و تاریخی خود را نه تنها بپذیرند، بلکه باید خود را برای پس دادن یک حساب بزرگ به ملت ایران آماده کنند. برای حساب پس گرفتن از کسانی که هیچ توصیه ای را برای پایان دادن به جنگ طی ۸ سال قبول نکرده بودند، مدعیان بسیاری وجود داشت. * به این ترتیب سران جمهوری اسلامی و همانها که مبتکر ادامه جنگ بودند، رفتند سراغ بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و برای گرفتن وام، همان تعهداتی را بپذیرفتند، که همه کشورهای جهان سوم و حتی کشوری مثل روسیه پذیرفته اند. برنامه اقتصادی تعدیل اقتصادی دیکته شده از سوی این بانک و این صندوق بدین ترتیب به ایران تحمیل شد و کشور رفت زیر بار یک قرض چند ده میلیاردی. حکومت حتی همین پول را هم بدلیل فضای بسته سیاسی و ساختاری که با هرگونه فاش گویی و سهم کردن مردم در سرنوشتی که برایشان رقم زده بودند، بیگانه بود، به خوبی تبدیل شد، که نه بجای تزیین به بدنه اقتصاد ورشکسته کشور، بلکه تزیین شد به بازار و به تن تجار بزرگ و نوکیسه های دولتی، که از کنار دلالتی تسلیحات نظامی و انواع احتکارها، در طول جنگ فریه شده بودند. مافیای اقتصادی و سیاسی در کنار این برنامه تعدیل، همانطور رشد کرد که در مکزیک و دیگر کشورهای امریکای لاتین و حتی مسکو رشد کرده است. خصوصی سازی ابعادی در حد غارت همه جانبه مملکت به خود گرفت. حتی بخش های دولتی که در زمان رژیم گذشته هم در اختیار دولت بود، مثل پست و تلفن و هواپیمائی هم در اختیار بخش خصوصی، و در واقع مافیای اقتصادی سیاسی حاکم در جمهوری اسلامی قرار گرفت. حتی راه آهن ملی ایران را هم دو قسمت کردند و یک بخش آنرا در اختیار باصلاح بخش خصوصی گذاشتند و اگر از بیم شورش مردم نبود، این برنامه همچنان می رفت تا ایران را کاملا تبدیل به یکی از

قرار بگیرد. اما اگر منظور شما این باشد، که تحولات را با بسیج توده ها باید پیش برد، این نظر درستی است و ما هم با آن موافقیم. توده ای ها هم بخشی از توده های مردم هستند! همین قدرت و آگاهی توده ای مردم بود، که نتیجه انتخابات اخیر ریاست جمهوری را تعیین کرد و همین انتخابات هم نشان داد، که آگاهی مردم و بسیج آنها چه قدرت عظیمی است. تحولات را می توان متکی به این قدرت گام به گام پیش برد، اگر کارشکنی های داخلی و خارجی موثر واقع نشود. این اگر خیلی خیلی بزرگی است، که در برابر ملت ایران قرار دارد.

* اجازه بدهید، یکبار هم از زبان ما، سرگذشت پرحادثه سال های پس از پیروزی انقلاب به گوش ایرانی ها برسد، تا بدانند حزب توده ایران چگونه سر خود را داد، تا انقلاب بر باد نرود!

س: وقتی اشاره می کنیم به انقلاب پوپولیستی و توده ای ها و مردمی

ج: توده ها، نه توده ای ها!

س: بله، مردم. بهرحال انقلاب ایران، یک انقلاب پوپولیستی بود، از دیدگاه بسیاری از تحلیلگران. عده ای آنرا توسط ارزیابی کرده اند، عده ای می گویند کودتا بود. بهرحال، همین برداشت ها در مورد سیستم اقتصادی جمهوری اسلامی هم وجود دارد. بسیاری براین عقیده اند که اقتصاد جمهوری اسلامی هم یک اقتصاد پوپولیستی بود و بعد هم اقتصاد جنگی و بعد از آن هم قدرت بنیادهائی که شما هم در تحلیل خودتان از وضع کنونی جمهوری اسلامی، به نقش آنها اشاره می کنید. حالا سوال اینست که برخوردی که آقای خاتمی با این اقتصاد متکی به بنیادها و نهادهای قدرت اقتصادی خارج از اختیار دولت باید داشته باشد، چیست؟ او با این مراکز قدرت چگونه باید برخورد کند؟ از یک طرف با مافیائی که این بنیادها و نهادهای قدرت اقتصادی و سیاسی را در اختیار دارند باید برخورد بکند و از طرف دیگر طبقه بهره مند از این بنیادها، چه برخوردی با دولتی که بخواهد قلمرو آنها را محدود کند، خواهد داشت؟

ج: ببینید، آقای خدابخشیان! این جنجال هائی که درباره اقتصاد بعد از انقلاب می کنند، درست نیست. نه اقتصاد جمهوری اسلامی، بعد از انقلاب سوسیالیستی بود و نه کوپنی که برای مبارزه با محتکران، بخصوص در دوران جنگ و بحران اقتصادی و چپاولی که همین تجار بزرگ در جمهوری اسلامی راه انداخته بودند و همچنان هم ادامه دارد، به معنای کمونیسم بود. این حرف ها، همگی بخشی از همان کارزار تبلیغاتی است که همیشه برای جلوگیری از تحولات در ایران بره انداخته و باز هم خواهند انداخت. اقتصاد جمهوری اسلامی، در آن سال های اول تقویت بخش دولتی و بخش تعاونی در برابر بخش خصوصی بود. شما می دانید که بخش دولتی در زمان رژیم گذشته هم وجود داشت، مانند شبکه راه آهن دولتی، پست، هواپیمائی، برق و امثال اینها، البته این بخش در ابتدای جمهوری اسلامی مقداری گسترش یافت و تلاش شد که عرصه های کلیدی اقتصاد دست دولت باشد، که این تلاش، هم بدلیل کارشکنی سرمایه داری تجاری که خواهان برتری خود بر بخش تولیدی بود و هم بدلیل انحصارطلبی حکومت در عرصه سیاسی، سرگردانی در تعیین جهت عمده اقتصادی، ناتوانی مدیریتی و یک سلسله عوامل دیگر، که بوقوع آن می توان درباره همه آنها صحبت کرد، نتوانست به موفقیت دست یابد. بسیاری از کارخانه های بزرگ بخش خصوصی رژیم گذشته که دولت آنها را مصادره کرده بود، به مجموعه همین دلالت و تنگنای ناشی از جنگ و تحریم اقتصادی نه سود، بلکه ضرر هم دادند. در بخش تعاونی هم، تنگ نظری های مذهبی، دخالت مساجد محل و هیات های مذهبی همین محلات و مساجد در این امر و سرانجام وصل کردن این تعاونی ها به شبکه توزیع بازار، عملا مانع گسترش و پا گرفتن آنها شدند و حتی خود همین تعاونی ها، مرکز معاملات زیر میزی شدند و مساجد هم دستشان آلوده همین معاملات شد. همین وضع در کارخانه ها و شرکت ها نیز بوجود آمد، منتهی در آنها، انجمن های اسلامی نقش مساجد و هیات های مذهبی محلات را ایفا کردند. بنابراین می بینید که بازار و بازاری ها و تجار بزرگ که سهم عمده را از انقلاب می خواستند و خود را صاحب انقلاب می دانستند، چگونه از همان ابتدا مانع هر نوع تحول مردمی و منطقی در ایران بوده اند، حالا هم که بزرگ ترین نقش را در حکومت دارند. شما حتما باید بخاطر داشته باشید، که همین آقای عسگرآولادی، دبیرکل حزب مومنه اسلامی، در ابتدای جمهوری اسلامی وزیر بازرگانی بود و در واقع نقش نماینده تجار و بازاری ها را در دولت برعهده داشت و یکی از مخالفان سرسخت بخش دولتی و تعاونی اقتصاد و مدافع آزاد بودن تجارت خارجی، همین ایشان بود، که هنوز هم هست. ایشان به شهادت مطالبی که در آستانه انتخابات مجلس پنجم و در مخالفت با هر نوع سرپیچی دولت فرسنگانی از برنامه تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی، در روزنامه رسالت نوشته، حتی طرفدار واگذاری نفت به بخش خصوصی برای تبدیل آن به یکی از عرصه های تجارت خارجی بخش خصوصی است و با تولید صنعتی مخالف است. ما این مطالب و نقطه نظرش را و دیگر همکاران و همفکرانش، نظیر مهندس مرتضی نبوی و مهندس باهر را در جریان کارزار انشای نقش بازار و مومنه اسلامی در جمهوری اسلامی، در شماره های

و مبارزه با نوکیسه‌ها، مبارزه را با عاملین مستقیم اجرای برنامه‌های اقتصادی و سیاسی ۱۰-۱۵ سال اخیر را شروع کنید. حساب اصلی را به مردم ایران، کسان دیگری باید پس بدهند، که همچنان در مقامات کلیدی نشسته‌اند! نه فلان کارمند و مجری!

شما می‌دانید، که همین برنامه تعدیل اقتصادی، در کشورهای دست دوم اروپائی، مانند اسپانیا، پرتغال، یونان، به نسبت کشورهای مثل آلمان و فرانسه عرض می‌کنم، در این کشورها نیز برنامه تعدیل اقتصادی و برنامه دیکته شده بانک جهانی، تحت عنوان "لیبرالیسم اقتصادی" پیش برده می‌شود. مافیای اقتصادی و سیاسی، بدین ترتیب در ایران اختصاصی نیست، این نتیجه مستقیم این برنامه است، همچنان که در مسکو و روسیه هست. شما حتما شنیده‌اید، که همین روزها، یلتسین هم مجبور شده، در نطقی که از تلویزیون کرده، رسماً بگوید، که مملکت را مافیا اداره می‌کند! یعنی خود او هم نوکر و کارگزار این مافیاست. در اکثریت مطلق کشورهای امریکای لاتین هم، اکنون وضع به همین‌گونه است. در این سیستم، بخش دولتی روز به روز کوچکتر و محدودتر شده و حمایت دولت از مردم محدود و محدودتر شده و در عوض بخش خصوصی روز به روز پر قدرت تر شده و در واقع یک دولت سایه بسیار پر قدرت تشکیل داده که دولت رسمی نیز تابع آنست. همین دولت سایه را، در ایران بنیاد مستضعفان و گروه‌های فشار اقتصادی و سیاسی تحت کنترل مافیای مالی-سیاسی مولف و روحانیت مبارز تهران تشکیل داده‌اند. وقتی از گروه‌های فشار سیاسی، بگویی بندهائی که از روی سر ارگان‌های رسمی انجام می‌شود، نقدینگی عظیم بخش خصوصی، شبکه ارزش خارجی، حمله به سینماها، کتاب فروشی‌ها، آدم ربائی‌ها، ترورها و انواع این نوع حوادث در جمهوری اسلامی صحبت می‌کنیم، به همین حکومت پر قدرت "سایه" باید توجه داشته باشیم!

بنابراین آنچه که در ایران می‌گذرد یک وضع انحصاری نیست، گرچه بافت مذهبی حکومت و شرایط ویژه ایران از انقلاب بیرون آمده بر این ساختار تأثیرهایی گذاشته است. بعد از قبول برنامه تعدیل اقتصادی، خصوصی سازی واقعا لجام گسیخته، که فامیل بازی هم بر آن اضافه شد، کمر ایران را بیش از پیش شکست. فساد و دزدی و رشوه خواری و بالاخره همه آنچه که امروز گریبان ایران را گرفته، از درون همین خصوصی سازی، و تعدیل اقتصادی و وام‌های بانک جهانی که به ایران سرازیر شد و فارغ از هر نوع نظارت مطبوعات و مردم به جیب غارتگران رفت، بیرون آمد. خصوصی سازی ابعادی چنان وسیع و شتابزده به خودش گرفت، که باور کردنی نیست. حتی بخش‌هایی که در رژیم گذشته هم تحت مدیریت دولت بود، در جمهوری اسلامی به بخش خصوصی و بازاری‌ها و روحانیون وابسته به بازار و نوکیسه‌های رشد کرده در دستگاه دولتی، واگذار شد؛ مثل راه آهن ملی ایران و پست، معادن، سوسیدها حذف شد و مردم بی پناه رها شدند، و این یعنی قانون جنگل، مثل همان امریکائی که شما هم ساکن و مقیم آن هستید. هر کس توانست، به هر شکل و نحوی زنده بماند، مانده است و در غیر اینصورت ضعیف باید بمیرد و قوی باید بماند! ۲۵ میلیون امریکائی فاقد بیمه‌های درمانی، که همین دولت آقای کلینتون با شعارهای فریبنده درباره پایان بخشیدن به آن از مردم رای گرفت و به کاخ سفید رفت، مشمول همین قانون است! سال‌های اجرای تعدیل اقتصادی، سال‌های پا گرفتن و تشدید فساد قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و فساد حکومتی است. * * * در همین دوران، حتی بسیاری از کارگزاران حکومتی در زمان حیات آیت الله خمینی نیز خانه نشین شدند و حتی برخی از آنها به زندان افتادند! این خودش یک کودتای خونین دیگری بود در جمهوری اسلامی، که راه را برای اجرای برنامه تعدیل اقتصادی هموار کرد. بازار و بازارهای حکومتی، که حالا با حقه بازی شانه خودشان را می‌خواهند از زیر بار این فاجعه بیرون کشیده و خودشان را منتقد دولت جا بزنند، در واقع حامی جدی و شریک مستقیم این فاجعه بوده و هستند. آنها ایران را یک مرکز بزرگ تجاری تصور کرده‌اند و مصمم هستند به این هدف خودشان برسند.

س: خوب، آقای خاتمی چگونه می‌خواهد با این قدرت مبارزه کند؟ با بازاری که نقش لیجستیک ملاتاریا را داشته، چگونه می‌خواهد بچنگند؟ با کدام ابزارهای قانونی؟ با کدام قانون می‌خواهد این مبارزه را پیش ببرد؟

ج: ببینید! شما هیچ قانونی را سراغ دارید، که مثلا هزار سال در یک کشوری حاکم باشد؟ خوب، قوانین هم تابع توازن نیروهای اجتماعی، تحولات، انقلاب‌ها، خیزش‌ها، قیام‌ها و نیازهای روز جامعه است. در مملکت ما هم وضع به همین گونه است. این قانون است که خودش را باید با خواست مردم تطبیق بدهد. درست این است، که بگوئیم، خواست مردم باید جنبه قانونی پیدا بکند.

فلاکت بارترین کشورهای امریکای لاتین کند. مافیای اقتصادی، نان مردم را از گلوشان بیرون کشید. کار به آنجا کشید که مردم پاره‌پاره در اسلام شهر، که دیگر کار به استخوانشان رسیده بود، به استقبال مرگ رفتند و در اعتراض به افزایش قیمت اتوبوس شهری به خیابان‌ها ریختند و از اینکه به گلوله بسته شوند به خودشان ترس راه ندادند. به این ترتیب باید با صراحت گفت، که برنامه "تعدیل اقتصادی" و خصوصی سازی لجام گسیخته فصل دوم آن فاجعه‌ایست در جمهوری اسلامی، که فصل اول آن جنگ است! در همین دوران است، که بزرگ ترین دلالتی ارزش خارجی در ایران راه افتاد و خزانه مملکت را بازار و مافیای اقتصادی غارت کردند. توقف در ادامه برنامه تعدیل اقتصادی، از همین دوران، یعنی پس از شورش مردم اسلام شهر، شروع شد، که مشخص‌ترین نشانه آن، کنترل بازار آزاد ارزش خارجی در داخل کشور و کنترل بازرگانی خارجی بود. شکاف در دولت ائتلافی هاشمی رفسنجانی از اینجا شکل گرفت که تا پایان انتخابات اخیر ریاست جمهوری ادامه یافت.

س: به این ترتیب، در اینجا یک طبقه جدید شکل گرفت؟

ج: نخیر! این طبقه وجود داشت، فقط این وام‌ها و مناسبات خارجی وابسته به آن، آنها را بیشتر تقویت سیاسی کرد.

س: جناح مغز آبی‌های آقای رفسنجانی، یعنی نوربخش، عادل، زنگنه، بانکی که برنامه‌های صندوق بین المللی پول را پیاده می‌کردند در دولت رفسنجانی یا جمهوری دوم، در حقیقت به نوعی همسویی و همکاری با بازاری‌ها داشتند و یا نفوذ دست راستی‌ها و بازاری‌ها موجب شد، تا اینها این برنامه را اجبارا انجام دهند؟

ج: ببینید! آنها یک ائتلاف با هم انجام دادند.

*** نبرسید، خاتمی چگونه می‌تواند از سد موانع بگذرد، کمک کنید که جنبش و خاتمی از این سدها بگذرند! اینست آن سیاست درستی که مهاجرت و طرفداران تحولات در داخل و خارج از کشور باید آنرا پیگیری کنند.**

س: یعنی چپی‌ها را کنار گذاشتند

ج: بله! آنها یک ائتلاف انجام دادند با بازار، یعنی با "مولفله اسلامی" که همین آقایان عسکراولادی، بادامچیان، مرتضی نبوی، پرورش، حاج امنائی، اسدالله لاجوردی، میرسلیم، باهنر، خاموشی و عده دیگری، رهبران آن هستند. با این حزب، یک دولت ائتلافی تشکیل شد. البته، حتی تا آستانه انتخابات مجلس پنجم هم پنهان می‌کردند، که این "مولفله اسلامی" یک حزب سراسری است، که در جمهوری اسلامی، به رغم ممنوعیت فعالیت همه احزاب دیگر، فعالیت می‌کند، کنگره می‌گذارد، پلنوم می‌گذارد و دم و دستگاه گسترده رهبری دارد و در تمام شهرها و شهرستان‌های ایران هم نماینده و دفتر نمایندگی دارد و سازمان‌های پر قدرت و وابسته ای نظیر انجمن‌های صنفی بازار، دانشگاه‌ها، شعبه روحانیون و اتاق پر قدرت بازرگانی و صنایع را در اختیار دارد. در همه این دوران، همین آقایان، در حالیکه مانع هر نوع فعالیت سیاسی دیگران بودند و هریلانی که خواستند بر سر زندانیان سیاسی ایران، در زندان‌های ایران آوردند، می‌گفتند "حزب فقط حزب الله" در کنار این حزب، جامعه روحانیت مبارز تهران، بعنوان نزدیک ترین متحد آنها وجود داشت و دارد، که آنها در حقیقت یک حزب حکومتی است که همه رهبران و وابستگان مستقیم به آن روحانیونی هستند، که در جمع آنها امثال "آیت الله شیخ خزعلی" حضور دارد، که گفته می‌شود، از گردانندگان اصلی مافیای حجتیه است. از طریق همین جامعه، مدارس مذهبی، حوزه علمیه قم، دادگاه ویژه روحانیت، شورای ائمه جمعه و جماعات، جامعه و عاظم، نمایندگان ولی فقیه در سراسر ایران، تولیت آستان قدس رضوی و انواع تشکلهای سیاسی-مذهبی دیگر تحت کنترل بوده و هست. جامعه روحانیت مبارز تهران هم، همانطور که در انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دیدیم، متحد جدی حزب مولفله اسلامی و بازار است. البته نباید تصور کرد، که همه در این جامعه دارای گرایش‌های یکدست هستند، اما در مجموع خود، گرایش حجتیه، ارتجاع مذهبی و اتحاد با مولفله بر دیگر گرایش‌ها برتری دارد. این جامعه هم برای خود، دم و دستگاه رهبری، دبیرکل، سخنگو و کمیته مرکزی و بقیه زیرساخت‌های یک حزب سیاسی را دارد. در واقع دولت ائتلافی رفسنجانی، مرکب از این مجموعه بود، باضافه عده‌ای کارگزار تحصیل کرده امریکا، که برنامه تعدیل اقتصادی را پیش بردند و طبعا عوارض خانمان برانداز این سیاست نیز مانند سیاست ادامه جنگ، به حساب همه آنها باید نوشته شود. وقتی حالا، از طبقه نوکیسه سخن می‌گویند و یا حقه بازی و معرکه محاکمه رشوه خواران شهرداری را تشکیل می‌دهند، باید پرسید، اینها عوارض کدام برنامه اقتصادی و سیاسی است؟ بجای محاکمه

س: بسیاری از کارشناسان اقتصادی که ما با آنها درباره قرض های ایران، وام های دراز مدت و بدهی هائی که گویا تا سال ۲۰۰۵ ایران زیر بار آن خواهد ماند، گفتگو کرده ایم، معتقدند ناتوانی دولت و همین بنیادها و مافیای اقتصادی مانع موفقیت برنامه تعدیل اقتصادی شد.

س: ما بکلی با این نظر مخالفیم، زیرا اعتقاد قاطع داریم که مافیائی که شما اشاره می کنید، خودش حاصل این برنامه بوده است. بحران در کابینه هاشمی رفسنجانی، یعنی کابینه ائتلافی با بازاری ها، هم از همان موقعی شروع شد و اوج گرفت که برنامه تعدیل در برنامه تعدیل اقتصادی شروع شد. یعنی کنترل بازار بی در و پیکر ارز شروع شد، بخشی از بازرگانی خارجی را دولت به اختیار خودش گرفت، صادرات فرش را کنترل کرد و سوبسیدی که به توصیه بانک جهانی و حمایت همه جانبه بازاری ها، از روی مایحتاج اولیه مردم به فقر کشیده شده برداشته شده بود، دوباره در برخی اقلام به نوعی برقرار شد، از جمله روی آرد و نان و شکر و اتوبوسرانی. بازار و طرفداران ادامه خصوصی سازی با این یا سست کردن دولت هاشمی موافق نبودند و در برابر این تصمیمات جبهه گرفتند. البته دولت هم، از سر اعتقاد به چنین تعدیلی تن نداده بود، از ادامه شورش و انفجارها، و قیام عمومی مردم در فقیرترین محلات شهرهای ایران و حاشیه نشین های شهرها ترسیده بودند. این مجموعه، که حکومت را تهدید می کرد، این عقب نشینی را به دولت تحمیل کرد، منتهی بازار و سران "موتلفه اسلامی"، حتی در این مرحله هم، با این عقب نشینی مخالف بودند. آنها اعتقاد داشتند، که با اتکاء به مقررات مذهبی و تشریت مذهبی و به کمک سانسور مطبوعات و دیگر ابزار سرکوبی که در اختیار داشتند، می توان مردم ناراضی را سرکوب کرد و جلوی این عقب نشینی را گرفت. جمعیت خدمتگزاران و یا کارگزاران سازندگی، در حقیقت از دل این اختلاف بیرون آمد. راه توده که این مسائل را بدقت پی گیری می کرد، با نزدیک شدن انتخابات مجلس پنجم، ضرورت شرکت در انتخابات مجلس پنجم را با اتکاء به همین ارزیابی از اوضاع اعلام کرد و از همگان خواست که شرایط جدید را درک کرده و به کارزار داخل کشور برای تمهیل عقب نشینی به ارتجاع مذهبی، بازاری ها و غارتگران پیوندند، که متأسفانه گوش کسی در مهاجرت با این حرف ها آشنا نبود و اصولاً نمی دانستند در داخل کشور چه گذشته و ماجراها چیست!

س: فرهنگ پول باوری!

ج: بله همین! تعدیل اقتصادی یعنی این! شما آن نامه آقای دولت آبادی خطاب به محمد خاتمی را بدقت مطالعه کنید، ببینید همین نکات با چه ظرافت ادبی مطرح شده است. شما نامه شورای انقلابی هنرمندان، خطاب به خاتمی را که "راه توده" در شماره ۶۴ آنرا منتشر کرده و ظاهراً برای نشریات پر تیراژ خارج از کشور، و طرفداران خارج از کشور تعدیل اقتصادی، جاذبه ای نداشته تا آنرا منتشر کنند، بخوانید. همین نکات را بازگو می کند. اجازه بدهید این چند خط تکانهنده را از این نامه شورای انقلابی هنرمندان داخل کشور را به نقل از نشریه "مبین" داخل کشور برایتان بخوانم. می نویسند: «... دو دهه گذشته نشان داده که جناح های حاکم بر کشور، که عمدتاً به نحوی در مشارکت امور سیاسی و تقسیم قدرت با کاست اجتماعی روحانیت به اتفاق نظر رسیده اند، پیش از آنکه به منافع و راهبردهای میهن و ملت و حتی آئینشان بیاندیشند، دل نگران آینده منافع و سود خودشان هستند. اینان پیش از خدا و انقلاب، دلواپس سهمشان از غنایم جهادهائی هستند که دیگران بار سنگین آنها بردوش برده و در جریان انجام تکلیف مقدشان جان داده اند و یا سلامتشان را برای همیشه نثار کرده اند. در این میان نیز ده ها میلیون انسان شریف و زحمتکش برای ابد شانس داشتن کلبه ای و آشیانه ای را از دست داده اند و اگر بر خیل عظیم این مالکان گنم و لگد مال شده انقلاب، میلیون ها دل شکسته و روح دردمند را هم بیافزائیم، ابعاد ستمی که بر این ملت رفته شکلی فاجعه بار می یابد.»

س: شما تصور می کنید آقای خاتمی با آن برنامه ای که دارد، موفق خواهد شد این مافیا را درهم بشکند و مسیر کنونی جمهوری اسلامی را تغییر بدهد؟

ج: ما گوشش کنیم که اینطور بشود! برای آنکه بدانیم این مافیای سیاسی-اقتصادی وابسته به بازار و موتلفه اسلامی در ایران چه می کند، شما در همین شماره آخر راه توده خوانده اید و یا می خوانید که آقای میرسلیم قبل از اینکه از وزارت ارشاد اسلامی کنار گذاشته شود، طی یک چک ۵۰ میلیون دلار را در اختیار آقای احمد توکلی، همسالکی خودش گذاشته تا یک روزنامه ای بنام "قرآ" درآورد، که تا حالا فقط دو ورقه درآمده است. این غارت دولتی را کجا سراغ دارید؟ آنوقت اینها می خواهند شهرداری را به جرم و یا اتهام رشوه محاکمه کنند و یا دادگستری وابسته به همین آقایان شعار مبارزه با فساد و رشوه سر می دهد! خنده دار نیست؟

س: شما با این مطالبی که متکی به نشریات قابل دسترسی از داخل کشور، مطرح کردید، در حقیقت نشان دادید، که چقدر می توان مسائل را عمقی نگاه کرد و از ماوراء هو و جنجالها به عمق حوادث پی برد. شما اشاره به یک مافیای اقتصادی و سیاسی کردید. حتی بدرستی به مافیای مشابه مافیای ایران در مکزیک و روسیه و بقیه نقاط جهان اشاره کردید. واقعا این مافیا و بویژه این بنیادهای وابسته به بازار را چگونه می توان کنار گذاشت؟

س: ما بکلی با این نظر مخالفیم، زیرا اعتقاد قاطع داریم که مافیائی که شما اشاره می کنید، خودش حاصل این برنامه بوده است. بحران در کابینه هاشمی رفسنجانی، یعنی کابینه ائتلافی با بازاری ها، هم از همان موقعی شروع شد و اوج گرفت که برنامه تعدیل در برنامه تعدیل اقتصادی شروع شد. یعنی کنترل بازار بی در و پیکر ارز شروع شد، بخشی از بازرگانی خارجی را دولت به اختیار خودش گرفت، صادرات فرش را کنترل کرد و سوبسیدی که به توصیه بانک جهانی و حمایت همه جانبه بازاری ها، از روی مایحتاج اولیه مردم به فقر کشیده شده برداشته شده بود، دوباره در برخی اقلام به نوعی برقرار شد، از جمله روی آرد و نان و شکر و اتوبوسرانی. بازار و طرفداران ادامه خصوصی سازی با این یا سست کردن دولت هاشمی موافق نبودند و در برابر این تصمیمات جبهه گرفتند. البته دولت هم، از سر اعتقاد به چنین تعدیلی تن نداده بود، از ادامه شورش و انفجارها، و قیام عمومی مردم در فقیرترین محلات شهرهای ایران و حاشیه نشین های شهرها ترسیده بودند. این مجموعه، که حکومت را تهدید می کرد، این عقب نشینی را به دولت تحمیل کرد، منتهی بازار و سران "موتلفه اسلامی"، حتی در این مرحله هم، با این عقب نشینی مخالف بودند. آنها اعتقاد داشتند، که با اتکاء به مقررات مذهبی و تشریت مذهبی و به کمک سانسور مطبوعات و دیگر ابزار سرکوبی که در اختیار داشتند، می توان مردم ناراضی را سرکوب کرد و جلوی این عقب نشینی را گرفت. جمعیت خدمتگزاران و یا کارگزاران سازندگی، در حقیقت از دل این اختلاف بیرون آمد. راه توده که این مسائل را بدقت پی گیری می کرد، با نزدیک شدن انتخابات مجلس پنجم، ضرورت شرکت در انتخابات مجلس پنجم را با اتکاء به همین ارزیابی از اوضاع اعلام کرد و از همگان خواست که شرایط جدید را درک کرده و به کارزار داخل کشور برای تمهیل عقب نشینی به ارتجاع مذهبی، بازاری ها و غارتگران پیوندند، که متأسفانه گوش کسی در مهاجرت با این حرف ها آشنا نبود و اصولاً نمی دانستند در داخل کشور چه گذشته و ماجراها چیست!

س: بنابراین، شما با این ارزیابی امثال احمد توکلی، که حساب جناح شکست خورده انتخابات را از حساب بازار جدا می کند، موافق نیستید و خود آنها را شریک همه این مسائل می دانید؟

ج: دقیقاً همینطور است! حتی متهمین اصلی و شریک خیلی جدی این فاجعه هستند. این فاجعه برای چند دهسال آینده روی دست همه ماست. بنیاد جامعه را نابود کردند، با این وضعی که بوجود آوردند. شما نمی توانید تصور کنید، که گزارش های متعددی به ما می رسد مبنی بر اینکه هر شب هزاران نفر در حاشیه بزرگراه ها می خوابند و صبح زود با یک کیسه گونی، که همه هستی آنهاست در شهر برآه می آتند، این خانه به دوشی نیست، بلکه کیسه به دوشی است! بازاری ها و دلال ها، فرهنگ پول پرستی و فرهنگ دلالی را در مملکت جا انداختند. نه تنها در بازار، نه تنها در ادارات، بلکه در مدارس، در خانه ها و حتی میان اعضای خانواده ها، این فرهنگ را نفوذ دادند. یورش فرهنگی را در حقیقت آنها به جامعه سنتی و فرهنگ کهن و آداب و رسوم ایرانی ها آوردند. آنوقت حالا راه افتاده اند که شهرداران فاسد را محاکمه کنند و یا به کمک چماقداران جلوی یورش فرهنگی غرب را بگیرند! خودشان باید محاکمه تاریخی شوند. در مملکتی که معیار سنجش آدم ها، فضل و هنر و فرهنگ و شعر و زیبایی و دانش بود، حالا همه آنها فقط در پول خلاصه شده است. فرهنگ دلالی را در جامعه جا انداختند!

جانیگاری که حکم قتل عام صادر کرده حالا رئیس دادگستری است!

براستی این خجالت آور نیست، که حجت الاسلامی بنام "ابراهیم رازینی"، که یکی از دو حاکم شرع قتل عام بهترین و شریف ترین فرزندان این مملکت در زندان های جمهوری اسلامی است، امروز بعنوان رئیس دادگستری تهران، نقش مدعی رشوه خواری در شهرداری تهران شده است؟

صاحب‌نظرانی مانند آقای دکتر هوشنگ امیراحمدی هم می‌گویند که آقای خاتمی بدون حزب و تشکیلات قادر به هیچ عملی نخواهد بود. شما فکر می‌کنید، عصر پرولاریسم اسلامی، همانطور که کیان می‌نویسد، شروع شده است؟

ج: اولاً اگر پرولاریسم شروع شد و یا اینکه تعمیق پیدا کرد، دیگر نمی‌شود گفت که پرولاریسم شامل مذهبی‌ها می‌شود، شامل غیر مذهبی‌ها نمی‌شود! و تازه این تعبیر مذهبی و غیرمذهبی هم خودش یکی از مباحث می‌شود، چرا که آنکس هم که نمازش را کمی کج و راست می‌خواند، مذهبی است. آنکه سواد خواندن و نوشتن ندارد و خدا را قبول دارد هم مذهبی است، همانطور که آقای سروش مذهبی است. بنابراین پرولاریسم یعنی پرولاریسم، دیگر مرز مذهبی و غیر مذهبی کشیدن ناممکن است و نمی‌شود گفت پرولاریسم شامل مذهبی‌ها می‌شود، اما شامل غیر مذهبی‌ها نمی‌شود. مگر همین حالا که نشریات داخل کشور درباره عمده‌ترین مسائل سیاسی و اقتصادی بحث می‌کنند، کار به مذهب و نماز و روزه بحث کننده دارند؟ نظر، نظارت، نماز و روزه هم نماز و روزه! چنین مرزبندی‌ها ممکن است! در مملکتی که من از روی نشریه رسمی‌اش، الان برای شما و با امضای شورای انقلابی هنرمندان، نامه‌ای چنین افشاگرانه خطاب به رئیس‌جمهورش خواندم و مملکتی که روزنامه رسمی‌اش نامه تبریک و تحلیلی آقای محمود دولت‌آبادی را منتشر می‌کند، دیگر چنین مرزبندی‌هایی را نمی‌شود به آن تحمیل کرد. این پرولاریسم در سال‌های اخیر هم بصورت ضعیف بوده و با جنبش مردم رشد کرده و تعمیق پیدا کرده است.

س: فکر می‌کنید، به این ترتیب، حذف شدگان، در جمهوری سوم به صحنه باز می‌گردند؟

ج: هر کس برای ارائه نظراتش پیرامون اوضاع ایران اصطلاحات خودش را بکار می‌برد. ما آن مصاحبه آقای ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی را شنیدیم که اصطلاح جمهوری سوم را بکار برده بود و پیش از او هم نشریه کیان این اصطلاح را بکار برده بود. فکر می‌کنم آقای یزدی را با همین رادپوی شما مصاحبه کرده بود و این اصطلاح را بکار برده بود. در همین مصاحبه ایشان اشاره کرده بود، که آقای خاتمی در سفر به مشهد، درباره فعالیت آزاد نهضت آزادی گویا گفته است که ما موافقی بر سر این فعالیت ایجاد نمی‌کنیم. بهرحال، همه این صحبت‌ها نشان می‌دهد که گشایش فضای سیاسی کشور از هر سو مطرح است و ما باید بکوشیم که به این کارزار بپیوندیم و به آن کمک کنیم و مهاجرت را تبدیل به یک نیروی جدی در این عرصه بکنیم. وقتی مهاجرت و ضرورت پیوند آن با جنبش داخل کشور مطرح می‌شود، باید ببینیم وضع این مهاجرت اکنون و پس از انتخابات اخیر چگونه است و چه درسی از تجربه تحریم انتخابات گرفته است. شما اطلاع دارید که اخیراً یکی از جلسات کنفرانس نوبتی ایران در سال ۲ هزار در شهر برلین آلمان تشکیل شد. در این کنفرانس از جمله نظراتی که مطرح شده است، یکی هم اینست که اگر اپوزیسیون متحد شود می‌تواند جمهوری اسلامی را خلاصه بیخ دیوار بگذارد! ما با این اتحاد مخالف نیستیم اما می‌پرسیم که با کدام سیاست، کدام شعار و کدام شناخت از جامعه؟ سیاست و شعار و شناختی که با واقعیت‌ها داخل کشور منطبق نباشد، راه به جانی نمی‌برد. گیریم که همه متحد شدیم و یک نفر را، که حالا اسم نبریم که مسئله ایجاد شود، یک جوانی را قبول کردیم بعنوان رهبر این اتحاد. وقتی سیاست و شعار با اوضاع داخل کشور بیگانه باشد و مردم هم که هیچ ارتباطی با این اپوزیسیون ندارند و علاوه بر تنگناهای بسیار جدی حکومتی برای فعالیت این اپوزیسیون در داخل کشور، خود همین سیاست بیگانه با اوضاع هم برای ارتباط معنوی داخل کشور با این اپوزیسیون ایجاد اشکالات جدی کرد، این اتحاد به کجا می‌خواهد ختم شود؟ واقعاً برای ما این سؤال مطرح است، که آیا هنوز وقت همسو شدن اپوزیسیون خارج از کشور، با اوضاع داخل کشور فرا نرسیده است؟ شما همین حالا از زبان این اپوزیسیون می‌شنوید، که شعار جنبش مردم ضدیت با ولایت فقیه است. خوب، واقعاً اینطور است؟ اصلاً چنین درکی در میان توده مردم وجود دارد؟ جنبش در این مرحله از درک عمومی است؟

س: یک تحلیل هم اینطور مطرح است که شاید نظام منهای ولایت فقیه در دسترس باشد. آیا شما با این تحلیل موافق هستید؟

ج: ببینید! بعضی‌ها، در رویاهای خودش فکر کرده‌اند به کشف محیرالعقولی رسیده‌اند و با سردادن شعار "طرد" یا "حذف" و یا "سرنوشتی" ولایت فقیه خود را سوپر انقلابی معرفی می‌کنند. برای آشنایی شنوندگان شما عرض می‌کنم، که در همان ابتدای سال ۵۸ که فرزاندم قانون اساسی اعلام شد، حزب توده ایران، علیرغم محدودیت‌ها و فشارهایی که می‌توانست شامل فعالیت علنی آن شود، رسماً و طی اعلامیه‌ای، ضمن موافقت خود با شرکت در فرزاندم، اعلام

ج: ببینید! یک وقت هست که ما تحلیل مشخصی از جامعه داریم، شعارها و تاکتیک‌هایی در جهت ایجاد تحول در این شرایط اتخاذ می‌کنیم و برای آن وارد مبارزه می‌شویم. ابتدا ما بپذیریم که برای ایجاد تحول در اوضاع کنونی ایران، که در همین دو مصاحبه اخیر بخش‌هایی از آن مطرح شد و در نشریه راه توده هم مفصل درباره آن نوشته‌ایم، هیچ چاره‌ای جز بسیج مردم و آگاهی بخشیدن به آنها وجود ندارد. حالا برای این بسیج و این آگاهی چه شعارها و تاکتیک‌هایی را باید اتخاذ کنیم؟

در مورد این بنیادها که اشاره کردید، اول باید آنها را شناخت و موجودیت و قدرتش را قبول کرد، اجزاء آنها را بررسی کرد و بعد تاکتیک مبارزه با آنها را اتخاذ کرد. اولاً هویت و نقش این بنیادها همگی یکسان نیست و اینها خودشان در داخل خودشان هم مدعیانی دارند که بخشی از ناراضیان وضع کنونی اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی هستند. مثلاً همین بنیاد شهید، امروز خودش به یکی از مزاحمین بازار تبدیل شده است. در همین نامه شوروی هنرمندان انقلابی که ما در شماره ۶۴ خود چاپ کرده‌ایم و چند خطش را برایتان خواندم، آنها می‌نویسند به همه چیز، به شهدا، به آرمان‌ها، به اعتمادها، به جانفشان‌های مردم و به همه چیز مردم خیانت شده در جمهوری اسلامی! شما حساب کنید که نزدیک به ۶۰۰ هزار معلول جنگی در داخل کشورند که آرمان‌هایشان را تجار و بازار و غارتگران و روحانیون وابسته به آنها بریاد داده‌اند. تلاش می‌کنند آنها را سرگرم ظواهر اسلامی و باصطلاح مبارزه با منکرات و چادر و ماتیک و حجاب کنند، اما این نیرو دیگر سرش کلاه نخواهد رفت. انتخاب خاتمی این پیام را برای ما دارد. بنیادهایی که این ارتش عظیم و ارتش عظیم خانواده قربانیان جنگ وابسته به آنها هستند، امروز معترض‌اند. سران این بنیادها به آرمان‌های بدنه این بنیادها خیانت کرده‌اند. بنابراین می‌بینید که بدنه همین بنیادها، خودشان یک نیروی خیلی جدی جنبش هستند. هنر ما باید این باشد، که این ارتش را به ارتش عمومی ملت وصل کنیم و همه را علیه خاتمین به منافع ملی ایران، علیه خاتمین به آرمان‌های اولیه انقلاب بھمن و در جهت ایجاد تحولات بسیج کنیم. کسانی که انقلاب را محکوم و یا رد می‌کنند، چرا نمی‌خواهند بپذیرند که آرمان‌های انقلاب آن نبود که اکنون در جامعه حاکم است. در این حالت است که ما باید شعاری بدهیم و تاکتیکی اتخاذ کنیم، که به این استراتژی و این هدف خدمت کند و نه آنکه جدانی مذهبی و دینی و جدانی ملی و مذهبی، و یا جدانی بین مهاجر و غیر مهاجر بوجود آورد. آنچه که در مصاحبه گذشته هم بر آن تأکید شد و در اینجا هم بار دیگر و بعنوان یک شعار و یک سیاست توده‌ای و قابل قبول برای همه مردم مطرح می‌کنیم، اینست که این بنیادها در درجه اول باید از زیر نفوذ بازار خارج شوند و رسماً امور آنها به دولت واگذار شود. مثلاً در اختیار وزارت کار قرار گیرند و مولفه اسلامی از در اختیار داشتن این ارتش عظیم محروم شود. شما و شنوندگانی که علاقمند به مسائل واقعی ایران هستند، توجه کنید! رئیس کمیته امداد امام خمینی حاج آقا عسکراولادی دبیرکل مولفه اسلامی است. از سوی ایشان یک سرپرست برای این کمیته مالی پر قدرت تعیین شده است. این سرپرست حجت الاسلامی است بنام "تیری". این آقای تیری همراه با آن آقای رازی‌نی که پیشتر برایتان گفتیم، هر دو عامل اجرای قتل عام سراسری زندانیان سیاسی در سال ۶۷ بوده‌اند. حالا شما رابطه آقای عسکراولادی و حزب مولفه اسلامی را با آن قتل عام جستجو کنید و به من جواب بدهید، که چگونه این آقای حجت الاسلام، یعنی تیری، که او هم باید سرانجام به جرم اعدام چند هزار نفر محاکمه علنی در ایران بشود، به حکم دبیرکل حزب مولفه اسلامی کمیته مالی و پر قدرت "امام" را در اختیار گرفته است و بازوی مالی-حکومتی حزب مولفه اسلامی شده است؟ مسائل را باید همینگونه و با جزئیات شناخت، چهره‌ها را کشف کرد، از سایه بیرون کشید و در برابر مردم قرار داد تا تکلیفشان را روشن کنند. آنها خاتمین به آرمان‌های انقلابی یک ملت هستند، اینها قاتلین مشتی زندانی بی گناه هستند! اینجاست آن مبارزه‌ای که شما می‌پرسید چگونه باید علیه مافیای بازار سازمان داده شود. صنایع قرض الحسنه، بنگاه‌های مضاربه‌ای، کمیته امداد امام و دهها نهاد مشابه آن باید تحت اداره دولت قرار گیرند. شبکه امام زاده‌ها، تولید زیارتگاه‌هایی مثل آستان قدس رضوی و شاه عبدالعظیم و حضرت معصومه تم و دهها زیارتگاه دیگر باید از شبکه بازار و ارتجاع مذهبی خارج شده و در اختیار دولت قرار گیرد، تا توان سازمانی و مالی ارتجاع و بازار درهم شکسته شود. مبارزه در داخل کشور یعنی این! مردم را باید در این موارد آگاه و بسیج کرد.

س: به این ترتیب شما هم جزو همان کسان و یا سازمان‌هایی هستید که معتقدند جمهوری آقای خاتمی، جمهوری سوم خواهد بود. شاید به همین دلیل هم در دو شماره اخیر شما دیدیم که از قول آقای کیانوری نوشته‌اید احزاب باید به صحنه باز گردند؟ حتی نشریه کیان هم از جمهوری سوم نام می‌برد و

بقول شما و یا بنا بر خواست حزب توده ایران که از سال ۵۸ خواهان آن شده است، نظام منهای ولایت فقیه در ایران حاکم باشد. ما یقین داریم که در حال حاضر توده های مردم با خواست "مرگ ولایت فقیه" به خیابان ها نخواهند آمد، نیروهای مسلح و پیرامونی های آن با این شعار به جنبش مردم نخواهند پیوست و به تحولات اساسی کمک نخواهند کرد، اما با شعار دفاع از آرمان های اولیه انقلاب بهمین به خیابان ها خواهند آمد، به کارزارهایی که پیش می آید خواهند پیوست، همچنان که به کارزار انتخابات ریاست جمهوری پیوستند.

س: نکته ای مطرح شد، که بهر حال دارای ظرافت سیاسی است و می توان به آن فکر کرد. حالا که بحث به اینجا رسید و شما هم از موضع گیری های حزب توده ایران یاد کردید، می خواهم پرسیم، اگر حزب توده ایران بار دیگر وارد فعالیت علنی در ایران شد، در صورت وقوع حوادثی مشابه سال ۳۲ که به کودتا ختم شد، مانند آن دوران که طرف مصدق ایستاد، این بار طرف سکولارها خواهد ایستاد و یا چپ مذهبی و یا ملی گراها؟

ج: ما همان طرف می ایستیم که مردم ایستاده اند، آن صفی که جنبش ایستاده است، آن طرفی که مترقی است خواهیم ایستاد. هر وقت لحظات ضروری فرا رسید، همان موقع باید اعلام موضع کرد و تصمیم گرفت؛ امروز که چنین وضعی نیست، امروز باید تصمیم گرفته شود، که با این تحویلی که در ایران وجود دارد چگونه باید روبرو شد، با این آزادی نسبی مطبوعات داخل کشور، چگونه باید برخورد کرد و از آن برای تعمیق آگاهی مردم و جنبش استفاده کرد، چگونه باید از تکرار اشتباهات گذشته دوری کرد و به چپ روی نیفتاد. خود ما، یعنی حزب توده ایران، در یک دوره معینی ضربات بسزای دردها را از این چپ روی و درست ندیدن روند حوادث خورد. منتظر هم همان دوران کوتاهی است، که بخشی از رهبری حزب ما نسبت به ضرورت حمایت از دولت دکتر مصدق تردید به خود راه داد و بدلیل وجود برخی کسان مانند مظفر بقائی در این دولت، مجموعه دولت را طرد کرد. البته این اشتباه خیلی زود جبران شد و حزب ما بعدا با تمام نیروی خود به حمایت از مصدق برخاست، که خود شما هم اشاره کردید، که حتی در جریان کودتای ۲۸ مرداد یگانه حامی جدی مصدق حزب ما بود. اما بهر حال این دوره چپ روی به حزب ما ضربه زد و هنوز بعنوان یک سوژه تبلیغاتی از آن برای تبلیغ علیه حزب ما استفاده می کنند. شما می دانید، که در فاصله کودتای نیمه گار ۲۵ مرداد، که محاصره خانه دکتر مصدق توسط تانک ها و به فرماندهی سرهنگ نصیری آن زمان و ارتشبد نصیری بعدی درهم شکسته شد و حتی کودتاچیان دستگیر شدند، ما فاصله ۲۸ مرداد که کودتا انجام شد، خود کودتاچیان و ارتجاع مذهبی حامی کودتا، شعارهای چپ روانه می دادند و آنرا به گردن حزب توده ایران می انداختند. آنها شعار جمهوری توده ای، جمهوری دمکراتیک و از این نوع شعارها را سر داده بودند، در حالیکه در آن دوران و در فاصله دو کودتا اساسا چنین شعاری در میان مردم مطرح نبود و مردم هم از آن حمایت نمی کردند، اما ارتجاع و نیروهای مخالف وحدت ملی، مخالفان استقلال کشور، مخالفان واقعی دولت مصدق پشت این شعارها پنهان شدند و کودتا کردند. شما مقایسه کنید این دوران را، با همین سیاست و شعاری که اکنون مخالفان هر نوع تحویلی در ایران، یعنی شکست خوردگان و انتخابات اخیر مجلس و ریاست جمهوری، در ایران راه انداخته اند و برای حمله به جنبش خودشان را پشت آن پنهان کرده اند. آتیایانی که با احکام آیت الله خمینی مخالف بودند و یا هر تصمیم او که مخالف منافع بازار و ارتجاع مذهبی بود به مخالفت آشکار و مخفی برخاسته و روحانیت بزرگ حوزه ها را علیه خمینی تحریک می کردند، حالا مدافع سینه چاک و دو آتشه ولایت فقیه شده اند! خودمانیم؛ نباید به این سیاست و شعار ارتجاع شک کرد؟ نباید برای خنثی کردن آن و جلوگیری از گمراه شدن جنبش مقاومت مردم سیاسی منطبق با این شرایط مشخص در جامعه اتخاذ کرد؟ ما به این ترتیب می توانیم به ایجاد تحولات مثبت در ایران کمک کنیم. شما ببینید همین حالا، هنوز هم بعد از دو تجربه مهم انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری، تحمیل شدن آزادی های نسبی مطبوعات به حکومت، ناچار شدن حکومت به عقب نشینی در برابر مردم، احزاب و سازمان ها و شخصیت هایی بیایه می دهند و در مصاحبه های خود ادعا می کنند که در سیستم ولایت فقیه هیچ کاری نمی شود کرد و تا ولایت فقیه هست، هیچ کاری مردم نمی توانند بکنند. واقعا فکر می کنید این ارزیابی درست است؟ با این روحیه و این شعارها و ارزیابی ها می توان به جنبش مردم پیوست و روحیه مقاومت بیشتر را در جنبش بوجود آورد؟ مگر بقول همین آتیایان و سازمان ها و احزاب، ولی فقیه و رهبر و همه دستگاه حکومتی دنبال پیروزی ناطق نوری نبودند؟ پس چطور شد که در همین نظام ولایت فقیه این خواست تحقق پیدا نکرد؟ طرفداران و مدافعان این نگرش و ارزیابی، با آنکه حالا ظاهرا پی به شکست سیاست تحريم انتخابات برده اند، هنوز هم ته دلشان از اینکه شعار و سیاستشان نقش بر آب شده، غمگینند و منتظر شکست خاتمی نیستند؟ همین ها منتظر نیستند، تا پس از شکست دولت خاتمی بالای منبر بروند و بگویند: «ما گفته بودیم، در نظام ولایت فقیه همه تلاش ها به شکست ختم می شود»، در حالیکه واقعیت نشان داد، که علیرغم این شعارهای ناامیدانه و انفعالی، جنبش می تواند و خواهد توانست، حتی پیش از برپید شدن ولایت فقیه، خواست های خودش را به حکومت تحمیل کند و سبدهای

داشت که آیت الله خمینی، بدون این اصل و یا با این اصل، از سوی مردم به بخوان رهبر برگزیده شده است، اما بعد از او، این بند مربوط به "ولایت فقیه" در قانون اساسی پیشنهادی، دشواری های بسیاری را پیش خواهد آورد و حزب ما معتقد است، که باید در متمم قانون اساسی این اصل حذف شود. شما خوب می دانید، که در آن زمان و در آن جو هیجانی که وجود داشت، بیان چنین نظری، چه مخاطراتی را می توانست برای حزب ما به همراه آورد، اما ما با جسارت این واقعیت را مطرح کردیم و در روزنامه ارگان رسمی حزب توده ایران نیز منتشر ساختم. اگر کسانی از میان شنوندگان شما در این زمینه تردیدی دارند، لطفا به ما اطلاع دهید تا در همین نشریه "راه توده" عین همان متن را از روی روزنامه "مردم" سال ۵۸ استخراج کرده و در صفحه اول راه توده منتشر کنیم. اما، درک ما از این ماجرا چیست! واقعا هم اینطور است، که در هیچ کجای دنیا سابقه نداشته و ندارد که اگر کسی رهبری کرد یک انقلاب را، بعد از اینکه از دنیا رفت، بگویند، خوب حالا این آقای دیگر بجای آن یکی که دیگر در این دنیا نیست، رهبر است! رهبر طی شرایط انقلابی و براساس عملکرد و شناختی که مردم دارند و هدایتی که او مردم را می کند، توسط مردم خود به خود انتخاب می شود، بنابراین کجا می شود این قبای رهبری را موروثی کرد و تن این و آن کرد؟ (مگر دنبال نوعی سلطنت باشند!) این ماجرا با درگذشت آیت الله خمینی تمام شده است و همه شاهدیم که هر نوع تقلیدی هم که از آیت الله خمینی می کنند، راه به جایی نمی برد. بنابراین، این حرف و این نظر، حرف و نظر تازه ای نیست، یا حداقل برای حزب توده ایران حرف تازه ای نیست، شاید برای عده ای تازه باشد و یا تازه به گوششان خورده باشد. درباره مخالفت حزب توده ایران با ادامه جنگ، پس از فتح خرمشهر و در اوج هیجان ناشی از این پیروزی، که برای ورود ارتش ایران به خاک عراق در جامعه بوجود آورده بودند، هم اگر کسانی مایل باشند با اسناد آشنا شوند، می توانند مطرح کنند و بخواهند تا ما این اسناد را منتشر کنیم. بنابراین، بحث بر سر ضرورت انکار ناپذیر نظام منهای ولایت فقیه نیست، بحث بر سر اینست که حتی همین تحول بسیار جدی هم با بسیج وسیع مردم و فشار جنبش می تواند به جمهوری اسلامی تحمیل شود. حالا باید دید، که جنبش کنونی مردم ایران، چنین درکی را دارد و اساسا شعارها و خواست های کنونی این جنبش حذف یا طرد ولایت فقیه است؟ من از جنبش توده ای مردم صحبت می کنم، که باید تا اقصی نقاط روستاهای ایران هم گسترش یابد. مثل همین انتخابات اخیر ریاست جمهوری، که در کوچکترین شهرها و روستاها هم مردم رفتند به خاتمی رای دادند، تا ارتجاع مذهبی و غارتگران بازاری را طرد کنند. ما شاهد چنین جنبشی برای تحقق چنین هدفی نیستیم و همه شواهد نشان می دهد که درک عمومی و توده ای مردم، هنوز از این مرحله فاصله دارد. اما، حالا برگردیم به داخل کشور و ببینیم صف بندی ها چگونه است و طرفداران ولایت مطلقه فقیه و مخالفان آن، از یکسو و توده های مردم از سوی دیگر چه می گویند؟ چه می کنند؟ و چه می خواهند؟ ما شاهدیم که شکست خوردگان انتخابات، ارتجاعی ترین روحانیون، بازاری ها، سران حزب مولفنه اسلامی، که علیرغم باخت بزرگ در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری هنوز پست های کلیدی را در اختیار دارند، غارتگران و خلاصه همه این طیف، مدام در روزنامه "رسالت" می نویسند و در نطق ها و مصاحبه ها و خطبه های نماز جمعه ها، ماهیت جنبش مردم را دگرگون معرفی می کنند. آنها نمی گویند که این جنبش مخالف غارتگری است، مخالف ارتجاع مذهبی است، مخالف زدوبند با انگلستان و امریکاست، مخالف جنایات حکومتی است، مخالف ماجراجویی خارجی است، مخالف حکومت بازاری است، مخالف باقی ماندن طردشدگان انتخابات اخیر در حکومت و ارگان های حکومتی است. نمی گویند که مردم خواهان کنترل دولت بر بازرگانی خارجی و داخلی هستند، نمی گویند، که مردم می گویند باز همان کوبنی که بود، باز یک مرغی به ما می دادند. آنها اشاره به هیچ یک از این مسائل و خواست های جنبش نمی کنند و تنها مردم را تحریک مذهبی می کنند که توسط علیه ولایت فقیه در جریان است و یک سر آن هم در خارج از کشور است! به این ترتیب تبلیغ می کنند، که مردم، مردم مذهبی شهرهای کوچک و روستاها جمع شوید و از دین و مذهبتان دفاع کنید. به این ترتیب مردم را می خواهند گمراه کنند و زمینه های یورش به مردم را هم به بهانه دفاع از دین و قانون اساسی و ولایت فقیه فراهم سازند. حالا صادقانه به خود پاسخ بدهیم، که این همسرتی با سیاست ارتجاع حاکم و غارتگران در خلاصه کردن جنبش مردم به مخالفت با ولایت فقیه، آب به آسیاب همین طیف نمی زیزد؟ مردم شعار مرگ بر ارتجاع را بیشتر می نهند یا مرگ بر ولایت فقیه را؟ مردم نابود باد غارتگری و کوتاه باد دست غارتگران را بیشتر درک می کنند و یا طرد ولایت فقیه را؟ مردم شعار مرگ بر مختکران و گرافروشان را بیشتر درک می کنند و یا مرگ بر ولایت فقیه را؟ اختلاف ما با دیگران از همینجا شروع می شود، از این نقطه که نباید با انکار، به جنبش مردم و درک و آگاهی آنها از مسائل، به سمت تحولاتی رفت که

دیده بودند و از وجود یک دولت ملی و مستقل در ایران بیمناک بودند؟ مگر غیر از این بود، که همانطور که بعد از کودتا شد و همه می دانیم، جلوی آزادی مطبوعات و احزاب را گرفتند؟ اینها با هر تحولی در دولت کنونی که سمت و سوی آن این باشد، مخالفند و علیه آن توطئه می کنند. در زمان آیت الله خمینی و همان سالهای اول انقلاب که آزادی ها بود، مگر از خارج علیه آن توطئه نکردند؟ مگر جنگ عراق یکی از اهداف همین نبود؟

س: فکر نمی کنید، که همین حالا، نه تنها طالبان های داخل کشور مزاحم هر تحول مثبتی بشوند، بلکه طالبان ها در همسایگی ایران تشنج هائی را بوجود آورند و ما گرفتار تشنج های منطقه ای بشویم؟ و عواقبش هم می تواند به سقوط و قربانی شدن دولت خاتمی ختم شود.

ج: قطعاً! هیچ تردیدی در این باره نباید داشت. شما این آخرین بیانیه طالبان افغانستان را حتماً شنیده اید دیگر؟ آنها اعلام کرده اند که حاضرند مرزهای خودشان با ایران را برای مخالفان مسلح، که می خواهند با جمهوری اسلامی بجنگند باز کنند. حالا این می تواند شانتاژ سیاسی هم باشد و هدف اصلی آن جلوگیری از حمایت جمهوری اسلامی از اتحاد مخالفان طالبان در مزار شریف باشد، اما بهر حال این را گفته اند. البته ما تصور نمی کنیم که مثلاً حالا مجاهدین می روند آنجا و یا آقایان ژنرال ها، که حالا ۱۸، ۲۰ سال هم پیرتر شده اند و همانجائی که هستند، هستند، اشتباهاتشان را تکمیل کرده و می روند آنجا! ما فکر نمی کنیم هیچ نیروی اپوزیسیونی برود کابل، زیر چتر طالبان افغانستان، اما وقتی قرار شد مرزهای دو کشور، مرز جنگی شود، درست کردن یک دارو دسته جنایت پیشه عهد بررها، برای همان قدرت هائی که با تحولات در ایران مخالفند و تجربه درست کردن طالبان افغانستان را هم دارند، کار دشواری نیست. مگر در پاکستان همین طالبان را سازمان ندادند؟ چرا فکر نکنیم که می توانند یک طالبان دیگر هم در همان پاکستان برای ایران درست کنند و عده ای ایرانی را هم داخلش کنند و یک اسم مذهبی هم برایش درست کنند و بیاورند لب مرز! بنابراین، این خطر وجود دارد.

س: فکر نمی کنید، که باتوجه به همین خطراست که آقای خاتمی، خرازی وزیر خارجه جدید و امثال دکتر معین از برخورد و دیالوگ تمدن ها دفاع می کنند و هر نوع برخورد خشن را رد می کنند؟

ج: شما وقتی این نوع مسائل را مطرح می کنید، ما باید برویم به عرصه دیگری از بحث، بحث پیرامون همین مباحث مربوط به تمدن اسلامی و برخورد تمدن ها و سعه صدر اسلامی که روشنفکران مذهبی مطرح می کنند. در واقع اینها مباحث جدیدی نیست، این نواندیشی مذهبی از زمان علی شریعتی و حسین ارشاد و یا پدرش محمد تقی شریعتی و شخصیت هائی مثل مهندس بازرگان و طاهراحمد زاده و حتی آیت الله مطهری هم، حتی شروع نشده است. ریشه های این تفکر اسلامی باز می گردد به سید جمال الدین اسدآبادی و رویدادهای تقریباً یکصد سال اخیر: این تفکر دنبال وحدت جهان اسلام و جبران عقب ماندگی اسلام از تمدن غرب مسیحی و همخوان کردن احکام فقهی و اسلامی با تحولات جدید جهانی بود و هنوز هم هست و آنچه عبدالکریم سروش مطرح می کند و یا آقای خاتمی اشاره می کند، ادامه همین تلاش است، حتی خود آیت الله خمینی هم به نوعی متأثر از همین تلاش برای جبران عقب ماندگی اسلام از تمدن غرب مسیحی بود! این یک بحث جدا گانه است. اما آنچه که شما در ارتباط با تلاش های سیاسی مطرح می کنید، یک بحث کاملاً سیاسی و اتفاقاً خیلی هم جدی است. آنچه که در ارتباط با طالبان برای شما گفتیم، می تواند یک نقطه دیگرش آزادیجان باشد، عراق باشد، خلیج فارس باشد. می خواهم تاکید کنم که اینها همه اجزاء توطئه ها، علیه تحولات مثبت در ایران می تواند باشد. شما توجه کنید! چند شب پیش مصاحبه ای رادیو بی بی سی با خانم دکتر نجیب الله رئیس دولت اسبق افغانستان کرد، که در آن مطالب بسیار قابل توجهی مطرح شد. اولاً این دکتر نجیب الله که طالبان با آن شیوه جنایتکارانه از ساختمان سازمان ملل متحد بیرونش کشید و به قتل رساندش، دکتر بود و از همان دانشگاه کابل فارغ التحصیل شده بود و اصلاً نظامی نبود، بنابراین، اینکه مرتب می گفتند ژنرال نجیب الله، واقعا یکی از همان شیوه های تبلیغاتی علیه دولت گذشته افغانستان بود. خانم ایشان، از قول یکی از شهود عیسی این جنایت، که گویا گزارش خودش را به سازمان ملل هم داده، نقل می کرد، که وزیر داخله پاکستان همراه طالبان وارد کابل شده بود. این یعنی اینکه دولت طالبان، دولت مستقیم پاکستان است، که زیر گوش ما و با حمایت مالی پر قدرت عربستان سعودی تشکیل شده است. حالا در این موازنه، اگر عربستان سعودی خنثی شود، اگر تحریک نشود، این می تواند در سیاست خارجی به سود ما باشد دیگر! درست با همین سیاست، نشریات وابسته به جناح راست حکومت مخالفت می کنند و مدام هم استناد می کنند به وصیتنامه آیت الله خمینی! خوب این آیت الله خمینی خیلی چیزهای دیگری هم در وصیتنامه اش گفته، چرا

تحولات را یکی بعد از دیگری پشت سر بگذارد. بجای آنکه منتظر شکست دولت و مردم و غلبه روحیه شکست و ناامیدی به جنبش شوند و در انتظار "ما گفته بودیم" لحظه شماری کنند، بهتر نیست، اشتباه بینش خودشان را صادقانه و صریحاً اصلاح کنند و به مردم بپیوندند؟ چرا نباید مهاجرت به این صحنه بپیوندند؟

*** ما این خوش خیالی را که امریکا، اسرائیل و یا قدرت های غربی خواهان یک ایران آباد و آزاد و دمکراتیک هستند، ساده لوحی می دانیم و متأسفیم که در مهاجرت این اندیشه را جا اندخته اند! مگر دکتر مصدق تروریست و یا آیت الله بود، که علیه دولتش کودتا کردند؟**

س: باتوجه به همین سیاست و تحلیل بود، که نشریه شما هم مثل نشریات وابسته به چپ مذهبی، مثل مجاهدین انقلاب اسلامی، با مسئله لاریجانی و مذاکراتش در لندن آنگونه تند و افشاگرانه برخورد کرد؟

ج: ببینید! هر حکومتی، به محض اینکه خودش را ناتوان دید و یا بریده از مردم دید و رفت برای رویارویی خیلی جدی با مردم، تاکید می کند که منظورم مبارزه و رویارویی علنی با مردم است، چنین دولت و حکومتی به یک پشتوانه بین المللی متکی می شود. شاید در ابتدا این اتکاء زیاد نباشد، اما کسی که گام اول را برداشت، تا آخر خط خواهد رفت. مهم همان گام اول است. ماجرای مذاکرات آقای لاریجانی در لندن همین گام بود، برای همین هدف. بنظر ما در مقطع انتخابات ریاست جمهوری، مافیای بازار، طرفداران بخش خصوصی لجام گسیخته، طرفداران ادامه و حتی تشدید اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، مخصوصاً با شکستی که اعزام کنندگان محمد جواد لاریجانی به لندن در انتخابات مجلس پنجم خورده بودند و می دانستند که اگر تقلب و کارشکنی و مقابله با مردم نکنند، انتخابات ریاست جمهوری را قطعاً خواهند باخت، لاریجانی را برای جلب حمایت انگلستان از برنامه ای که برای تقلب در انتخابات و سرکوب مردم داشتند، فرستادند لندن. اتفاقاً، مانند همه موارد مشابه این نوع مناسبات ضد ملی، لاریجانی هم در لندن، طرف مذاکرات پنهانش را از روی کار آمدن چپ مذهبی ترسانند و خودش را و اعزام کنندگانش را طرفداران بی تزلزل خصوصی سازی معرفی کرد. لاریجانی و جناح راست که او را اعزام کرده بود، تلاش کرد با جلب رضایت انگلستان، بطور غیر مستقیم، نظر موافق امریکا و اسرائیل را هم جلب کند و به این ترتیب و به تقلید از طالبان افغانستان، بروند بدنبال بگیرو ببنند در داخل کشور و آقای ناطق نوری را هم بنشانند جای آقای رفسنجانی! این برنامه چنان تدارک دیده شده بود، که حتی علیرغم همه افشاکاری که در جامعه انجام می شد، فرماندهان سپاه و بسیج و روحانیون طرفدار و مبتکر این توطئه و بازارها، حتی در تهران و مشهد و اصفهان جلسات محرمانه برای یورش تشکیل دادند و علاوه بر مشهد و اصفهان، در تهران هم به ستاد انتخاباتی خاتمی حمله کردند و در آخرین روز تبلیغات انتخاباتی آنرا بستند و در خیابانها به ماشین هائی که عکس خاتمی را داشتند، حمله می کردند. در تمام این دوران که مردم درگیر بزرگترین کارزار بودند، مهاجرت منفعیل و در تخیل تحریم انتخابات باقی ماند و نتوانست به کمک مردم برود. این خطری بود، که حتی در مصاحبه های روشنفکران و هنرمندانی مانند آقای گلشیری هم منعکس بود و خطر را اینطور می دیدند. ما مذاکرات آقای لاریجانی را اینگونه دیدیم و لحظه ای هم در ورود به کارزار افشای این مذاکرات تردید نکردیم.

آقای خدابخشیان، شما مطمئن باشید، که هر تحول مثبتی در ایران، که به سود استقلال ملی ما، به سود مملکت ما و بسود مردم ما باشد، بدون تردید با مقاومت و با انواع توطئه های مخالفان این تحول در داخل کشور و خارج از کشور روبرو خواهد شد. اتفاقاً این توطئه ها اغلب هم درهماهنگی با هم شکل می گیرد و به اجرا گذاشته می شود، مثل اینکه توپ را به هم پاس بدهند. ما نمی توانیم بپذیریم که مثلاً امریکا و اروپا و همه آنها که منافع خودشان و غارت بین المللی شان بر همه چیز برتری دارد، چه در توافق با هم و یا در تضاد باهم، در هر توافقی که می خواهید فکر کنید، آنها با یک دولت ملی، با آزادی سیاسی نیروهای مترقی و ملی در کشور ما موافقت، اشتباه کرده ایم، این توهمی است که در مهاجرت به آن دامن زده شده است. آن آزادی که معاملات ضد ملی با امریکا و اروپا را افشا کند، آن مجلسی که از منافع ملی دفاع کند، آن مطبوعاتی که مردم را روز به روز بیشتر سیاسی و آگاه کند، مورد قبول این قدرت ها نیست و علیه آن توطئه خواهند کرد. غارت ملت ها و کشورها، تنها از این راه برای این قدرت ها ممکن و مقبوض است. ما نمی توانیم بپذیریم، که این قدرت ها دلشان برای مردم ما سوخته و از یک مملکت آباد و آزاد در منطقه دفاع می کنند. بنظر ما، چنین تصورات خوشبینانه ای، سادگی نیست، بلکه ساده لوحی است. ما می پرسیم که مگر مصدق آیت الله بود؟ مگر به قول آقایان پرونده ترور بین المللی داشت؟ مگر با آزادی مطبوعات و احزاب مخالف بود؟ چرا علیه او کودتا کردند، مگر غیر از این بود، که منافعشان را در خطر

مسیحیت راه انداخته و اتفاقا راست ترین گرایش های مذهبی در جمهوری اسلامی هم برایش هورا می کشند و کمک مالی هم احتمالا به او می رسانند، نگاه کنید!

دومین نکته ای که در این فرصت پیش آمده، می خواستم درباره آنهم صحبتی داشته باشیم، مسئله تبلیغاتی است، که روی تولید سلاح، سلاح موشکی و یا نیروگاه اتمی در ایران راه انداخته اند و تلاش می کنند، در صورت وقوع تحولاتی که به سود امریکا و اسرائیل نباشد، افکار عمومی جهان را آماده ضربه زدن به ایران کنند. ما با این تبلیغات عمیقا مخالفیم، با همه توانی که داریم در برابر آن می ایستیم و از هیچ تبلیغات منفی هم که بفرمان سرازیر شود، نمی ترسیم و با صراحت هم می گوئیم که وجود سلاح و تولید سلاح در ایران به سود مملکت ماست. با تبلیغات تحریک آمیز روی این که ایران موشک درست کرده و برد این موشک مثلا تا فلان جاست، این برد به تل آویز می رسد و یا نیروگاه اتمی درست کرده و ممکن است سلاح اتمی هم درست کند، اینکه هواپیمای یا هلیکوپتر درست کرده، تانک تولید کرده، اینها را تبلیغاتی علیه میهن خودمان می دانیم و با آن مخالفیم و دیگران را هم فرا می خوانیم با دقت بیشتری به این تبلیغات و هدفی که در پشت آن دنبال می شود، توجه کنند. ما واقعا تعجب می کنیم، که آن همت ملی و عرق ملی که ما ایرانی ها به آن شهره هستیم، کجا رفته است! مگر اسرائیل که کانون مرکزی این تبلیغات است، به کسی درباره سلاح اتمی که دارد حساب پس می دهد؟ چرا باید جمهوری اسلامی، و ایران، در درجه اول ایران، به اسرائیل حساب پس بدهد؟ چرا ما نباید در این هو و جنبش بیفتیم و فراموش کنیم که باید از موجودیت و تمامیت ارضی کشورمان، در اوضاع بسیار بغرنج و پرتنش منطقه دفاع کنیم و تولید هر نوع سلاح در ایران، که در خدمت این هدف باشد، پیش از آنکه موفقیت جمهوری اسلامی باشد، یک موفقیت ملی است. چشمش کور شود، هر کس نمی تواند ببیند! ما می گوئیم باز که الله به آن سپاه پاسداران که تجربه باقی مانده از جنگ با عراق را در خدمت تولید سلاح گذاشته است، مبارزه برای ایجاد تحولات در ایران، یک حرف است، دفاع از این مسائل یک حرف دیگر. مخالفت با اعمال غیر قانونی فرماندهان سپاه پاسداران یک حرف است و دفاع از مرزهای کشور، که وظیفه همه نیروهای مسلح است، یک حرف دیگر. آنها را باید از هم تفکیک کرد.

س: اخیر مقاله جالبی را ما در اینجا خواندیم، که حالا با این مطالبی که شما مطرح می کنید، نکات مهم آن بیشتر مطرح می شود. در رابطه با مسائل هسته ای و صلح خاورمیانه، در این مقاله اشاره شده بود، که امریکا سالها سوریه را مرکز تروریسم جهانی معرفی کرده بود، اما هرگز آنرا تحریم اقتصادی نکرد، اما ایران را تحریم اقتصادی کرده است. مخصوصا از ایران نام برده بود و نه جمهوری اسلامی. نظر شما هم اینست که مسائل ایران را باید از دیدگاه منافع ملی اول مورد بررسی قرار داد و بعد مسئله نظام را؟

ج: قطعاً! مسئله ملی ما در درجه اول اهمیت قرار دارد. ما واقعا تعجب می کنیم، وقتی می بینیم و می خوانیم که چگونه در دام این تبلیغات افتاده اند، که مثلا در جمهوری اسلامی تانک تولید می شود و یا اینکه رژیم تانک تولید می کند! و بعد بی توجه به خطری که ایران را تهدید می کند و ضربه ای که به تمامیت ارضی و منافع ملی ما می خواهند بزنند، خوشحال هم هستند، که بالاخره می خواهند یکی توی سر جمهوری اسلامی بزنند. ذخیر آقیان، می خواهند ضربه را به ایران بزنند! مگر با عراق جز این کردند، زیر گوش ما یک کشور تروتمند را دیدید با همین تبلیغات و توطئه ها به دام انداختند و به خاک سپاه نشانند و صدام حسین را هم بالای سر این ملت نگهداشتند. افغانستان را با خاک یکسان کردند. این جهانی است که امروز در برابر ما قرار دارد. وقتی از توطئه ها درباره تحولات مثبت در ایران صحبت می کنیم، هیچ چاره ای جز پرداختن به همه این مسائل نداریم.

پی نویسی ها

* از جمله این مدعیان حزب ماست، که از فردای پروزی در خرمن شهر شجاعانه و به قیمت انواع تهمت ها و محدودیت هائی که برای فعالیتش بوجود آمد و سرانجام به قیمت پوروش به آن تمام شد، با ادامه جنگ مخالفت کرده بود و بعد هم سران نهضت آزادی ایران، مانند مهندس بازرگان که رسماً در این باره به دولت و آیت الله خمینی نامه نوشته بود و همچنین کسانی مانند آیت الله منتظری که بعداً با انتشار برخی اسناد مشخص شد، که مخالف ادامه جنگ بوده و حتی خواهان توبه مشوقان سیاست ادامه جنگ از اشتباهات عظیم شان بوده است!

** هزاران زندانی سیاسی، در زندان ها و در جریان قبول این برنامه و در استقبال از بانگ جهانی و صندوق بین المللی پول قتل عام شدند و سانسور مطبوعات تشدید شد. در همین حال، زندانیان سیاسی را کشتند تا زبان منقدان سیاست خائمان براننداز "جنگ جنگ تا پروزی" و در حقیقت "جنگ جنگ تا نابودی کشور" و آرمانخواهان انقلابی را برده باشند.

از آن دفاع نمی کنید؟ و در این موقعیت، دولت را در تنگنای تشدید توطئه ها قرار می دهید؟

س: می توان اینطور ارزیابی کرد، که مذاکرات اخیر با عربستان و عراق همین تر خنتی گرانی را در دولت آقای خاتمی دنبال می کند.

ج: ظاهراً همینطور است. شما می دانید که یک موسسه مطالعات استراتژیک در ایران وجود دارد، که سالهاست روی همه این مسائل کار می کند. چرا نیاید تصور کرد، که همین موسسه و یا نظائر آن، حالا رسیده اند به اینجا، که این خطرات بسیار جدی وجود دارد. مگر نیروی راست، جنبش و این واقع بینی ها را سرکوب کند، نشریات را ببندد و دهان ها را بندوزد و به زور نظامی قدرت را قبضه کند، که در این صورت دیگر این حکومت، یک حکومت نوکر مستقیم امریکا و انگلیس خواهد بود و تکلیفش روشن است. ولی امروز در برابر این گرایش مقاومت وجود دارد، و اتفاقاً بخشی از این مقاومت هم توسط نیروهای مذهبی وجود دارد. واقع بینی ها در میان همین نیروها شکل گرفته است. در نیروهای مذهبی نوعی مقاومت وجود دارد و می خواهند دفاع کنند از آن آرمان هائی که معتقدند به آن خیانت شده است. ما باید به این مقاومت بهاء بدهیم، اگر چنین نکنیم، بطرف جنبش نرفته ایم، نیروی مقاومت را نشناخته ایم و به این نیرو هم بهای لازم را نداده ایم.

س: وقتی شما اینطور تحلیل می کنید، شنوندگان می توانند تصور کنند که هنوز توده ای ها در این تصوراند که جلوی ورود امریکا به منطقه را بگیرند و یا ارتباط با امریکا مخالفتند. همانطور که نشریه عصرهای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم در پاسخ به مقاله ای از هوشنگ امیر احمدی، همینگونه به مناسبات با امریکا نگاه کرده بود. واقعا توده ای ها در این اندیشه اند که یک مناسبات پنهانی با روسیه بوجود بیآورند؟ یا چین؟ کعبه ای بنام کعبه چپ وجود ندارد. این را چگونه پاسخ می دهید شما؟

ج: اولاً دوران گذشته را باید فراموش کرد. اوضاع بکلی اوضاع دیگری است. بحث کعبه و غیر کعبه را بگذاریم کنار. درباره جهان امروز و موقعیت امروز ایران صحبت کنیم. اولاً امریکا می خواهد به منطقه بیاید یعنی چه؟ امریکا در منطقه هست. در خلیج فارس نیروی وسیع نظامی دارد، در ترکیه حضور دارد و با اسرائیل و ارتش ترکیه می خواهد مانور مشترک انجام بدهد و معلوم نیست در جمهوری آذربایجان هم چه موقعیت نظامی پنهانی پیدا کرده است. این حضور، این مانور مشترک با اسرائیل و ارتش ترکیه هم، ایران را در نظر دارد و علیه مملکت ما و تمامیت ارضی آنست. با قطعیت با این توطئه و این حضور باید مخالفت کرد و ما در همینجا این مخالفت خودمان را با صراحت بیان می کنیم. بنابراین حضور نیروی نظامی امریکا در منطقه و مانور نظامی با اسرائیل در ترکیه یک بحث است، مناسبات سیاسی یک بحث دیگر. ما می گوئیم هر نوع مناسبات سیاسی باید علنی باشد، حتی در همین مجلس کنونی هم باید بصورت علنی درباره آن صحبت شود تا مردم در جریان این نوع مناسبات و کم و کیف آن قرار گیرند. در اینصورت بفرمایند برون مذاکره کنند، کی می گوید نکنند؟ ما با آنچه که مخالفیم، زدو بند سیاسی و زیر میزی و دور از چشم مردم است. با معاملات پشت پرده مخالفیم، زیرا این نوع معاملات، معمولاً علیه منافع ملی صورت می گیرد و به نوعی خیانت ملی ختم می شود! اتفاقاً جناح راست و مخالفان دولت کنونی و توطئه کنندگان داخلی، مخالف مناسبات و گفتگوهای آشکار و علنی هستند، زیرا می خواهند امکان معاملات زیر میزی و زدو بند را، مانند مذاکرات لندن، بتوان یک برگ برنده برای خودشان نگاه دارند!

س: نکته جالبی است، ما بحث را همینجا خاتمه ببخشیم، با این تاکید که همگی دریابیم، امروز دیگر نمی شود زدو بند سیاسی کرد و استقلال کشور و تمامیت ارضی کشور را به حراج گذاشت.

ج: پیش از پایان این گفتگو، من اشاره به دو نکته بسیار مهم را در این فرصتی که بهر حال فراهم آمده تا با شنوندگان شما در ارتباط قرار بگیریم، مفید می دانم. اول درباره نیروهای مذهبی کشورمان است، که طیف گوناگونی را شامل می شود، با گرایش های بسیار متفاوت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی. اگر این نیروها را نتوانیم، نمی توانیم مدعی درک دقیقی از نیروها باشیم. شما ببینید در همان امریکائی که شما ساکن آن هستید هم، انجمن ها و کانون های اسلامی با گرایش های متفاوت مثل قارچ، در نیویورک، لس آنجلس و واشنگتن از زمین بیرون می زنند. اینها با همفکران و کانون های مرکزی خود، در ایران ارتباط دارند. چرا باید به این کانون ها و انجمن ها بی اعتنا بود؟ باید گرایش ها و وابستگی های آنها را شناخت. بی اعتنائی به آنها، نمی تواند به نفع موجودیت حضور آنها ختم شود. مسائل خیلی ریشه دار تر از این حرفهاست. شما به همان حقه بازی "گوئیزفراخان" در امریکا و عوامفریبی که برای انحراف جنبش سیاهان در امریکا و تقسیم این جنبش به مسلمانان و باب تیستها و شاخه های متعدد